



دوشاهکار ادبیات جهان:

رومئو و ژولیت

ویلیام شکسپیر

ولیلی و مجنون

نظامی گنجوی

علی اصغر حکمت

به اهتمام: هرمز همایون پور



مؤسسة انتشارات آگاه  
خیابان انقلاب، شماره ۱۳۴۰



---

دو شاهکار ادبیات جهان:  
رومئو و ژولیت و یلیام شکسپیر،  
لیلی و مجنون نظامی گنجوی

---

ترجمه، تحقیق و تطبیق از  
علی اصغر حکمت

به اهتمام  
هرمز هما یون پور



سرشناسه: حکمت، علی اصغر، ۱۳۷۱-۱۳۵۹  
عنوان و نام پدیدآور: دو شاهکار ادبیات جهان: رومئو و ژولیت ویلیام شکسپیر، لیلی و مجنون نظامی  
گنجوی / ترجمه، تحقیق و تطبیق علی اصغر حکمت؛ به اهتمام هرمز همایون پور.

مشخصات نشر: تهران: آگاه، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۰۷ ص.

شابک: 978-964-416-324-1

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: شکسپیر، ویلیام، ۱۵۶۴-۱۶۱۶ م. رومئو و ژولیت — نقد و تفسیر  
موضوع: نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰-۶۱۴ ق. لیلی و مجنون — نقد و تفسیر

موضوع: ادبیات تطبیقی — انگلیسی و فارسی

موضوع: ادبیات عاشقانه

یادداشت: کتابنامه

شناسه افزوده: همایون پور، هرمز، ۱۳۱۸ - ، مصحح

شناسه افزوده: شکسپیر، ویلیام، ۱۵۶۴-۱۶۱۶ م. رومئو و ژولیت. شرح

شناسه افزوده: نظامی، الیاس بن یوسف، ۵۳۰-۶۱۴ ق. لیلی و مجنون. شرح

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ج ۸ ع ۵ / PN۵۶

رده‌بندی دیویی: ۸۰۹/۳۸۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۳۶۵۱۱



علی اصغر حکمت

دو شاهکار ادبیات جهان:

رومئو و ژولیت ویلیام شکسپیر، لیلی و مجنون نظامی گنجوی

چاپ یکم: پاییز ۱۳۹۳، آماده‌سازی، و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

(حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: سمید شبستری، بازخوانی: فرهاد اکبرزاده)

طراح جلد: محمود رضا لطیفی

لیتوگرافی طاووس رایانه، چاپ منصور، صحافی چاوش

شمارگان: ۱,۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

مؤسسه انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۳۴۰

تلفن: ۶۶۴۶۷۳۳۳، فکس: ۶۶۴۶۰۹۳۲

فروش اینترنتی: [www.agahbookshop.ir](http://www.agahbookshop.ir)

قیمت: ۱۵,۰۰۰ تومان

## فهرست

یادداشت ویراستار ۹  
زندگی و آثار و افکار علی اصغر حکمت ۱۹  
سرآغاز، از علی اصغر حکمت ۹۱

### مقاله نخستین

#### رومئو و ژولیت

مقدمه ۹۵. اشخاص داستان ۱۰۱  
ابتدای داستان رومئو و ژولیت. ضیافت در قصر کاپولت ۱۰۳،  
نخستین دیدار ۱۰۵، مکالمه عاشق و معشوق در نیمه شب در کاخ کاپولت  
۱۰۶. رفتن رومئو به نزد راهب لورانس ۱۱۳، جنگ تایبالت با مرکوتیو و  
رومئو ۱۱۶، رومئو در صومعه لورانس و حکم تبعید وی ۱۱۷، دیدار رومئو و  
ژولیت در نیمه شب ۱۲۰، نامزدی ژولیت با پاری و تدبیر راهب ۱۲۴، آگاهی  
یافتن رومئو از مرگ ژولیت ۱۲۷، بازآمدن رومئو به ورونا و هلاک او ۱۲۹،  
خودکشی ژولیت ۱۳۲، کشف شدن اسرار ۱۳۳.

### مقاله دومین

#### لیلی و مجنون به گفته نظامی ۱۳۷-۱۷۸

آغاز داستان ۱۳۹، خواستگاری برای مجنون ۱۴۳، مسافرت به مکه ۱۴۵،  
حکم سلطان به قتل مجنون ۱۴۶، مکاتبه دو عاشق به زبان شعر ۱۴۹، گریستن  
لیلی به یاد مجنون در بوستان ۱۴۹، نامزدی لیلی ۱۵۰، یاری نوفل به مجنون

۱۵۱، جنگ نوفل با قبیله لیلی به هواداری مجنون ۱۵۳، عتاب مجنون به نوفل  
 ۱۵۴، جنگ دوم نوفل ۱۵۴، آزاد کردن آهوان ۱۵۶، مکالمه مجنون با زاغ ۱۵۸،  
 پیرزن و اسیر دریوزه ۱۵۹، عروسی لیلی با ابن سلام ۱۶۰، زفاف و عفاف لیلی  
 ۱۶۱، آگاهی مجنون از عروسی لیلی ۱۶۲، پدر مجنون ۱۶۳، مجنون با  
 وحشیان صحرا ۱۶۵، شب تیره ۱۶۷، رسول لیلی ۱۶۸، خال مجنون و مادر او  
 ۱۷۰، دیدار لیلی و مجنون ۱۷۱، سلام بغدادی ۱۷۲، مردن شوی لیلی ۱۷۴،  
 مردن لیلی ۱۷۵، سوگواری مجنون در مرگ لیلی ۱۷۶، مرگ مجنون ۱۷۷.

### مقاله سومین

#### مقایسه منظومه دو شاعر ۱۷۹-۲۲۳

مقدمه ۱۸۱، زمان و مکان دو حکایت ۱۸۴، آغاز هردو حکایت ۱۸۵، انجام  
 هردو ۱۸۶، شکایت و زاری عاشق در آرامگاه معشوقه ۱۸۶، رؤیا ۱۸۸،  
 محکوم شدن دو عاشق به حکم سلطان ۱۸۹، آمد و شد نهانی به کوی معشوقه  
 ۱۸۹، پشیمانی پدران ۱۹۱، پیک و نامه در میان دو عاشق ۱۹۲، عروسی  
 معشوقه ۱۹۴، طرز تعبیر کلام و اوصاف طبیعت ۱۹۶، وصف شب ۱۹۹، بیان  
 راز عشق ۲۰۱، حزن و اندوه ۲۰۲، قوت بازوی عشق ۲۰۳، صعوبت عشق  
 ۲۰۴، بی‌باکی عاشق از هلاک ۲۰۵، وصف جمال معشوقه ۲۰۵، زاری عاشق  
 پس از مرگ معشوقه ۲۰۷، مگس ۲۱۰، اختلاف دو داستان ۲۱۱، ثبات عاشق  
 ۲۱۲، یاران عاشق ۲۱۲، سفر عاشقان ۲۱۲، صبر و بردباری عاشقان. نتیجه و  
 مقصود هردو حکایت ۲۱۹، انجام هردو داستان ۲۲۰، بحر دو منظومه ۲۲۱،  
 قافیه دو منظومه ۲۲۲.

### مقاله چهارمین

#### داستان لیلی و مجنون در آداب زبان فارسی ۲۲۵-۳۰۲

پیدایش حکایت و رواه عرب ۲۲۷، ابوالفرج اصفهانی ۲۲۸، انتشار داستان در  
 ادبیات فارسی ۲۲۹، (قرن سوم) دوبیتی باباطاهر ۲۲۹؛ (قرن چهارم و پنجم)

رابعه بلخی ۲۲۹، مسرور طالقانی ۲۳۰، مسعود سعد سلمان ۲۳۰؛ (قرن ششم)  
 سنائی و مثنوی حدیقه الحقیقه ۲۳۱، امیر معزی ۲۳۳، مثنوی لیلی و مجنون  
 نظامی ۲۳۴، نغمه موسوم به «لیلی و مجنون» در موسیقی ایرانی ۲۴۰؛ (قرن  
 هفتم) مثنوی مولانا جلال الدین رومی ۲۴۲، لیلی و مجنون به اصطلاح  
 صوفیه - لمعه‌ای از لمعات شیخ عراقی ۲۵۰، در گلستان و بوستان شیخ  
 سعدی ۲۵۰، مثنوی لیلی و مجنون امیر خسرو دهلوی ۲۵۳؛ (قرن هشتم) در  
 غزلیات خواجه حافظ شیرازی ۲۶۱؛ (قرن نهم) مثنوی لیلی و مجنون جامی  
 ۲۶۳، داستان لیلی و مجنون به اشعار ترکی ۲۸۲، مثنوی امیر علیشیر نوایی  
 ۲۸۲، مثنوی فضولی آذربایجانی ۲۸۳، مثنوی لیلی و مجنون مکتبی شیرازی  
 ۲۸۶؛ (قرن دهم) مثنوی هاتقی جامی ۲۹۷، مثنوی هلالی جغتایی ۲۹۸؛ (قرن  
 یازدهم به بعد) مثنوی روح الامین اصفهانی ۲۹۸، مثنوی زلالی خونساری  
 ۲۹۹، مثنوی نال و دمن فیضی دکنی ۲۹۹، لیلی و مجنون به لهجه کردی  
 گورانی ۳۰۰، تماشانامه «اپرت» لیلی و مجنون در تهران ۳۰۰، پایان سخن  
 ۳۰۲، فهرستی از مثنوی‌های لیلی و مجنون ۳۰۳.

## یادداشت ویراستار

به یاد استاد ایرج افشار

در تولید این کتاب به شکل کنونی، به واقع، یک نفر نقش اصلی را داشته است: شادروان ایرج افشار. مرحوم افشار که در چندساله آخر حیات پربارش عنایتی به من پیدا کرده بود و محبت می فرمود، مایل بود به اتفاق — البته به فرمایش او، ولی در واقع تحت نظر او — سه کتاب درباره سه تن از خدمت‌گزاران فرهنگی دوران معاصر، که هر کدام عمدتاً به خاطر مقامات و عقاید دولتی و سیاسی و نه به دلیل کارهای فرهنگی مورد بی‌مهری و حتی شماتت و توهین قرار گرفته بودند، تدوین کنیم. ایشان به درستی می فرمود که عیب‌گیری‌ها و شماتت‌های سیاسی بر چهره و خدمات علمی و فرهنگی این سه تن سایه انداخته و موجب شده که نسل جوان آنها را نشناسد و قدر خدمات تعیین‌کننده و گاه دوران‌ساز آنها را در پیشبرد فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران نداند. این سه تن، به نظر استاد، عبارت بودند از محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، سید حسن تقی‌زاده، و علی اصغر حکمت. ایشان البته می فرمود که مظلوم واقع‌شدگان فرهنگی به هیچ وجه منحصر به این سه تن نیستند، و سیاست زدگی جامعه ایران در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، که نه بر آگاهی و منطق و ارزیابی منصفانه بلکه عمدتاً بر جانبداری‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی متکی بود، نام بسیاری از خدمت‌گزاران را آلوده کرد که متأسفانه گه گاه تا به امروز هم ادامه دارد.

مرحوم افشار دربارهٔ این هرسه تن، به خصوص فروغی و تقی زاده، زیاد نوشته بود. مثلاً، وقتی می‌گفتم؛ با آن‌چه در زندگی طوفانی تقی زاده آورده‌اید دیگر چه نیازی به کتابی جداگانه است، می‌فرمود، نه، آن کتاب کافی نیست. به علاوه، اسناد و مدارک و عکس‌ها و نامه‌های بسیار دیگری دارم که لازم است به صورتی مدوّن شود. نمی‌دانم، شاید هم فکر می‌کردند:

بهرتر آن باشد که سِرِّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

از دیگران در این جا، منظور کسانی است که هم‌نسل آن بزرگان نبوده و با آنان حشر و نشر نداشته‌اند. مرحوم افشار در کلام و نوشتار این «دیگران» احتمالاً نوعی تداوم و زنده ماندن یاد و خاطرهٔ آن بزرگان را می‌دید. مرحوم افشار از نسبتی که بنده با مرحوم حکمت داشتم آگاه بود. احتمالاً به همین دلیل هم نوشتن دربارهٔ حکمت را به من محول می‌فرمود.

باری، متأسفانه افشار، آن گنجینه‌ای که یک تنه کار یک مرکز تحقیقاتی بزرگ را می‌کرد، از میان ما رفت و از نظارت مستقیم او بر کار و دسترسی به اسناد به قول خودش «تازه‌یاب» آن ارجمند محروم شدیم. خوشحالم که از این سه «پروژه» مفروض، دست‌کم، یکی تا حدودی به بار نشست و افشار قبل از رفتن، شادمانه آن را دید.\*

\* اشاره‌ام به سیاست‌نامهٔ ذکاءالملک (مقاله‌ها، نامه‌ها، و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی) است که چاپ‌های اوّل و دوّم آن، به‌اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون‌پور، در سال‌های ۱۳۹۰ و ۹۱ - قبل از «عدم تمدید» پروانه نشر و به محاق رفتن انتشارات کتاب روشن - از سوی این ناشر منتشر شد.

شاید بی‌مناسبت نباشد در اینجا به خاطره‌ای غم‌انگیز از استاد افشار نیز اشاره‌ای بکنم. پس از انتشار سیاست‌نامهٔ ذکاءالملک، از جمله یکی از دوستان مقیم فرنگ، که ظاهراً قصد نقل قول‌هایی از آن داشت، به درستی ایراد گرفت که کتاب فاقد نمایه است. به او توضیحی دادم که اندوهناک شد، اما ظاهراً قانع.

داستان از این قرار بود که استاد قبل از آخرین سفرش به امریکا به تأکید توصیه کرد که سیاست‌نامه را زود منتشر کنم. دربارهٔ نمایه، که آماده‌سازی و حروف‌نگاری آن طبعاً

با رفتن استاد افشار، پیگیری «پروژه» ها طبعاً متوقف شد. تا وقتی که مدتی قبل دوست صاحب‌نظم آقای دکتر پرویز پرویزفر — مؤلف سه جلد کتاب اساسی دربارهٔ زندگی و آثار گوته\* — محبت کرد و نسخه‌ای زیراکسی از اثر فاخر مرحوم حکمت، یعنی همین کتاب حاضر، را به بنده عنایت فرمود. گام مؤثر بعدی را دوست قدیمی و عزیزم آقای حسین حسین‌خانی، مدیر انتشارات آگاه، برداشت. به این ترتیب که وقتی دربارهٔ این کتاب حکمت با او صحبت می‌کردم، به سرعت متوجه اهمیت کتاب شد و مرا برانگیخت تا در «ردهٔ آثار ادبی تطبیقی» به آن زیراکس سرو صورتی دهم و آمادهٔ حروف‌نگاری و چاپ سازم.

من، در مرحلهٔ اول، به خاطر یادی از استاد افشار و تلاشی برای پیاده کردن — هرچند ناقص — یکی از پروژه‌های مورد نظر او، بعد به خاطر ادای دینی مختصر به مرحوم علی اصغر حکمت، که آموزش‌های دبستانی و دبیرستانی

---

→ چند ماهی وقت می‌گرفت، فرمود بگذارید برای بعد؛ فعلاً کتاب را به همین صورتی که دیده‌ام منتشر کنید. من که با دقت و سواس گونهٔ استاد و آثار بی‌شمار او کم‌وبیش آشنا بودم تعجب کردم ولی بناچار دستور را اجرا کردم. و چه خوب که چنین کردم. وقتی ماهی بعد استاد به حالت نقاغت بازگشت، کتاب را که تقدیم‌اش کردم چشمانش برقی زد. اندک زمانی بعد که دوستان و شاگردانش را تنها گذاشت و رفت، تازه متوجه شدم که علت اصرار و تأکید او چه بود. ما که از بیماری‌اش و مُهلک بودن آن خبری نداشتیم و چیزی هم به ما نمی‌گفت. اما خودش که خبر داشت در چه وضعی است. بنابراین، می‌خواست آخرین دستاوردش را ببیند، و شاکرم که دید. به خاطر عدم تمدید پروانهٔ نشر در زمان وزیر سابق و معاون فرهنگی اسبق وزارت ارشاد فرصت افزودن نمایه هم بر کتاب فراهم نشد. خداوند رفتگان نیک را بیامزد و در پناه رحمت‌اش قرار دهد و به دیگران هم همرآن چه مستحق‌اند عنایت فرماید.

\* دکتر پرویز پرویزفر، زندگی و آثار گوته (دورهٔ سه جلدی)، انتشارات مستوفی، تهران ۱۳۸۱. برای آگاهی از تحقیق سنگین و ارزندهٔ دکتر پرویز پرویزفر، که از نظر معرفی گوته و آثار او احتمالاً اولین و جامع‌ترین اثر تألیفی به زبان فارسی است، نک: معرفی این کتاب توسط دکتر رضا نجفی. در فصل‌نامهٔ نقد و بررسی کتاب تهران. شمارهٔ ۳۳-۳۴، پاییز ۱۳۹۰، صص ۱۴۳-۱۴۸.

و دانشگاهی نسل های ما تا حدود زیادی مدیون زحمات و تلاش ها و ذهن آگاه و دوراندیش اوست، و نیز نوعی استغفار از بی توجهی و حتی بی حرمتی که در ایام جوانی تحت تأثیر آن القاهای مسموم گه گاه از ما بروز می کرد، به انجام رساندن این کار را تقبل کردم. بدیهی است چون نه در این حوزه تبحری دارم و نه — خدای نا کرده — ادعایی، پیشاپیش می دانم که کار مهمی از دست ام ساخته نبوده است. امیدوارم دوستان و صاحب نظران با دیده قبول به دلایلی که برای تقبل این کار آوردم بنگرند، و نیز متذکر کوتاهی های من در این کار شوند تا در چاپ های احتمالی بعدی تا حد امکان جبران کنم.

در این جا مناسب است که مختصری درباره این به اصطلاح «ویرایش» و برخی نکاتی که در جریان کار دستگیرم شده است بنویسم:

۱. روشن است که تألیف دانشمندی چون مرحوم حکمت نیازی به «اصلاح و ویرایش» آن هم از طرف شخصی مثل بنده نداشته است. کارهایی که به منظور روان تر ساختن متن و راحت تر خواندن و درک آن به نظر رسید و انجام داده ام از این قرار است.

- افزودن علائم سجاوندی به سبک امروزی تا خواندن متن راحت تر شود. البته این را باید بگویم که مرحوم حکمت، به نحوی اعجاب انگیز، در اثری که حدود هشتاد سال پیش تألیف کرده بود، به دلیل آشنایی با قواعد و رسم های نوشتاری فرنگی، تا حد ممکن و مقدور در گارسه های حروف چینی آن زمان، بسیاری از علامت های سجاوندی را به جا و با قاعده درست به کار برده است. کار من، با استفاده از امکانات امروزی ماشین های مجهز حروف نگاری فارسی، در واقع، نوعی تکمیل سجاوندی کتاب است. هم چنین، فرازبندی (پاراگراف بندی) را در سراسر کتاب یکدست و امروزی کردم.

- پابرجای کتاب را هم مرتب کردم. آنچه با اعداد آمده از آن مرحوم حکمت و بقیه پابرجاها، که عمدتاً شرح معنای واژه های نا آشنا و

دشوار مندرج در شعرهای حکیم نظامی یا نوشتار مرحوم حکمت است، افزوده «ویراستار» است.

• ارجاع‌هایی که مرحوم حکمت در پابرجا برخی صفحات به صفحه‌های لیلی و مجنون داده‌اند، مربوط به نسخه مورد استفاده ایشان است و به کتاب کنونی ارتباطی ندارد.

• اسامی و اعلام را هم بر مبنای دایرةالمعارف فارسی دکتر مصاحب، تا جای ممکن، اصلاح کرده‌ام؛ مثلاً، رود آویش که شده رود آدیجه، یا شهر ورنه که شده ورونا، شهر مانتوا که شده مانتووا، و امثال اینها. هم‌چنین، واژه سلطان را که قاعدتاً معنایی فراگیرتر از حاکم (یا prince) یک شهر دارد، به امیر یا شهریار تبدیل کردم، و نیز نام کتاب‌ها را به صورت ایرانیک آوردم.

• بعضی واژه‌ها را به صورت قابل فهم و امروزی آوردم؛ مثل زواج که به ازدواج تغییر دادم.

• رسم‌الخط کتاب را یکدست و امروزی کردم؛ مثلاً «می‌ها»، «به‌ها»، و علامت‌های جمع را در موارد لازم در همه جا یکدست و جدا آوردم. هم‌چنین، «ای»هایی را که مرحوم حکمت به عادت مرسوم آن روز به صورت «همزه» به آخر کلمات آورده است، به شکل جدا نوشتم؛ مثلاً، پرداخته‌ای (به جای پرداخته)، رقع‌ای (به جای رقعۀ) آورده‌ای (به جای آورده)، و امثال اینها. فهرست مطالب را هم، که به صورت «فرانسوی» مرسوم در آن روزها — و تا حدودی این روزها — در آخر کتاب بود، به ابتدای کتاب منتقل کردم. و پاره‌ای دیگر از این‌گونه تغییرات جزئی.

۲. اما، در حین کار، ملاحظات به نظر رسید که ذکر آنها شاید بی‌مورد نباشد:

• تحول زبان فارسی از ۸۰ سال پیش تا کنون. چنان‌چه ملاحظه خواهید کرد، مرحوم حکمت، به رغم تسلطی وافر که بر زبان فارسی دارد و نمونه‌های آن را در برخی عبارت‌های او که کم‌وبیش به شعر پهلوی

می زند خواهید خواند، بنا به رسم نوشتارهای معمول در آن روزگار، گاهی در کنار یا جدا از واژه‌های رسا و زیبای فارسی کلمات سخت و دیرباب عربی به کار برده است. توجه دارید که این کار، هرچند امروز مرسوم — و مقبول — نیست، ظاهراً در آن ایام شیوع داشته و حتی احتمالاً نشانه سواد و فضل نویسنده به شمار می رفته است. به راستی که باید سپاس گزار کسانی باشیم که در درون و در بیرون فرهنگستان‌های اول و دوم و سوم تا به این اندازه به زیبایی و تکامل و استواری زبان فارسی کمک کرده‌اند.

- پاره‌ای از برابر نهاده‌های مرحوم حکمت به واقع زیبا و رساست؛ مثلاً، بازیگرخانه به جای تآتر، تماشاخانه و نمایشنامه به جای پیس، و غمنامه و عشقنامه (برگرفته از نظامی) به جای تراژدی و داستان رُمانتیک....

- در آن ایام دور، حکمت به شکل محقق‌ی امروزی کار کرده است. در همه جا، منبع و مأخذ سخن خود را آورده است. وقتی شخصی را شناخته، همین توضیح را در پابرج صفحه آورده است (مثلاً، در مورد ابوبکر لوالبی، که وظیفه شناخت او را به فضلا و محققان آینده حواله داده). هم چنین، در موارد لازم، از چارچوب وصف لیلی و مجنون و رومئو و ژولیت خارج شده و اطلاعات لازم و مربوطی را که به نظرش رسیده بیان فرموده است؛ مثلاً: دوبیتی باباطاهر را قدیم ترین شعر فارسی درباره «غمنامه لیلی و مجنون» بر شمرده؛ ایرادی ملایم و ادیبانه به حضرت نظامی وارد کرده (در آنجا که از سهو نظامی درباره شهر بغداد و تاریخ بنای آن سخن می گوید)؛ دامنه تحقیق خود را درباره لیلی و مجنون حتی به موسیقی مربوط به آن در مثنوی و نیز نمایشی که در آن زمان در تهران بر پرده بوده گسترش داده است؛ مثنوی فضولی را به ترکی غربی و سبعة امیر علیشیرنویای را به زبان ترکی شرقی مثال آورده که به سال ۸۸۸ هجری بازمی گردد و در واقع از

دلایل محکم درباره پیشینه ادبیات ترکی است، و احتمالاً می‌تواند مورد استناد پژوهش‌گران کنونی قرار گیرد.\*

- حدیقه الحقیقه سنائی را به عنوان اولین قطعه و منظومه به زبان فارسی در روایات لیلی و معجون، و لیلی و معجون نظامی را اولین متن کامل عشقنامه به زبان فارسی ذکر کرده است.
- ارجاع مرحوم حکمت به صاحبان برخی آثار، نسبت به وضعیت آن روزگار و مقام و مرتبت آن افراد، هم تاحدودی بامزه و هم روشن‌گر است. مثلاً، بدیع الزمان خراسانی یا جناب آقای فروغی.
- مرحوم حکمت، به رغم تسلط بر گنجینه شعر و ادب پارسی و با وجود حافظه سرشار و پویا، باز گاهی در انتساب برخی شعرها به شاعران آنها دچار سهو و اشتباه می‌شود.

بارزترین این موارد، همانی است که در شماره‌های ۳۸ و ۳۹ نقد و بررسی کتاب تهران (بهار و تابستان ۱۳۹۲) به آن اشاره شده است: مرحوم حکمت در خاطرات ارزنده‌اش می‌نویسد که علت انتخاب نام «معرفت» برای یک کتاب فروشی در شیراز، تقال به دیوان حافظ و آمدن این شعر بوده است: برخیز تا طریق تکلف رها کنیم/ دکان معرفت به دو جو پربها کنیم. در صورتی که این بیت متعلق به سعدی است.

در کتاب حاضر نیز، به گونه‌ای که در پابرج صفحه مربوط توضیح داده شده، ظاهراً سهوی مشابه مرتکب شده‌اند، و این بیت را که ایضاً از آن سعدی است به حافظ نسبت داده‌اند:

---

\* در شماره ۳۰ گرامی‌نامه مهرنامه، آقای سید حیدر بیات، پژوهش‌گر زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی، از گفت‌وگوی آن مجله با دکتر سید جواد طباطبایی، در ارتباط با سابقه نوشتاری زبان ترکی و گستره آن، انتقاد کرده و به نمونه‌هایی از نوشتارهای ترکی اشاره کرده بود. آن چه در ارتباط با ترجمه‌های ترکی لیلی و معجون از قول مرحوم حکمت ذکر کردم، احتمالاً می‌تواند یکی از نمونه‌های متقدم به حساب آید.

دل اندر زلف لیلی بند و کار عشق مجنون

که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی

- حقیقت آن‌که، تا مدتی پیش تصورم بر این بود که «چالش» از شمار واژه‌ها یا معادل‌های «تازه‌ساز» است و در کاربرد آن احتیاط می‌کردم (بی‌تردید از این‌گونه «واژه‌های تازه ساخته‌شده» که گاهی موجب خنده و گاهی باعث حیرت می‌شود، شما بیشتر از من اطلاع دارید). ولی از چندی قبل، و از جمله از زمانی که در لیلی و مجنونِ مرحوم حکمت دیدم که، به نقل از مثنوی، به «چالش عقل یا نفس هم‌چون تنازع مجنون با ناقه» اشاره شده، تردیدم برطرف شد و متوجه شدم که به‌واقع واژه‌ای اصیل و گویا برای مبارزه، به مبارزه طلبیدن، تلاشی جدی، و امثال اینهاست.

\*\*\*

ختم یادداشت. آن‌چه را به‌نظرم سزاوار یادآوری می‌نمود در صفحات بالا بیان کردم. و حالا نوبت آن است که فصلی را به «زندگی و آثار و افکار علی‌اصغر حکمت» اختصاص دهم؛ که نیت شادروان استاد ایرج افشار دست‌کم تا حدودی برآورده شود.

اما پیش از آن، سپاس دارم از مؤلفان مراجعی که در کار مختصرم از آنها استفاده کردم: دایرةالمعارف فارسی (شادروان دکتر غلامحسین مصاحب)، فرهنگ فارسی (شادروان دکتر محمد معین)، فرهنگ معاصر فارسی امروز (استاد غلامحسین صدری افشار به‌اتفاق خانم‌ها نسرین و نسترن حکمی)، خمسة نظامی (به تصحیح شادروان وحید دستگردی)، و خمسة نظامی (تصحیح و مقدمه و واژه‌نامه از سامیه بصیر مژده‌ی، و بازنگریسته عزیزم استاد بهاء‌الدین خرمشاهی).

در جریان کار، به لیلی و مجنون، از انتشارات سروش و به سرپرستی دوست گرامی هوشنگ رهنما نیز مراجعه کردم. اما، در نهایت تعجب و تأسف، دیدم که از حاصل کار این پژوهش‌گر و این ناشر باسابقه و خوش‌نام

هیچ استفاده‌ای نمی‌توانم کرد. متنی است که، به گفته آقای رهنما در مقدمه، عیناً از روی نسخه مسکو حروف‌نگاری شده و هیچ شرحی در توضیح عبارت‌ها یا واژه‌های دشوار و دیریاب ندارد. ایشان حتی در همان مقدمه مرقوم داشته‌اند که از گذاشتن اعراب و علائم سجاوندی هم، چون باعث شلوغی صفحات می‌شده؛ خودداری کرده‌اند. واژه‌نامه که به جای خود! فقط یکی از همکاران ناشر نوعی کشف‌الابیات تدوین کرده که هرچند زحمت کشیده کامل نیست و از روی آن به آسانی نمی‌توان به بیت مورد نظر دست یافت؛ بگذریم که بعضی ابیات را هم اساساً فاقد است. با عرض پوزش از این دوستان گرامی، به راستی متوجه نشدم که هدف‌شان از «ساختن» این کتاب و انتشار آن چه بوده است.

بگذریم. سپاس صمیمانه من، طبق معمول، برمی‌گردد به دوستم آقای حسین حسین خانی، مدیر آگاه انتشارات آگاه، که در «حوادث» دو سال گذشته که از جمله بساط «انتشارات کتاب روشن» درهم کوبیده شد، مثل همیشه به یاری من آمد، و از او ممنونم. و دیگر، آقای سعید شبستری است که چند کتاب اخیر من، پس از آن «حوادث»، با مدیریت او به شکلی مطلوب و مقبول حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی شده است؛ از دست و زبان که برآید که به اندازه کافی از عهده شکر این دو عزیز برآید.

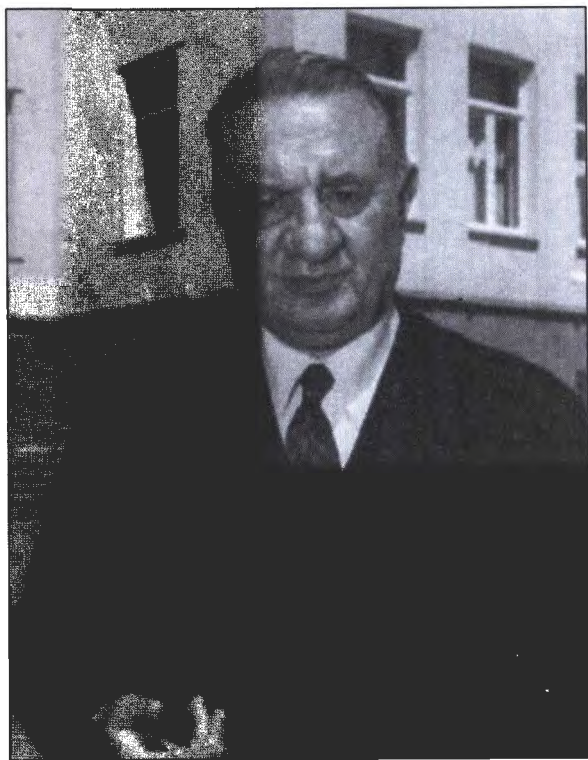
مثل همیشه، منتظرم که خوانندگان مرا از نظریات و یادآوری‌های اصلاحی خود بهره‌مند فرمایند. این یادآوری‌ها و نقدها درواقع محبت و لطفی است که به این بنده ناتوان می‌کنند.\*

تهران، شهریورماه ۱۳۹۲

---

\* به هنگام پرسش و جست‌وجو درباره واژه‌های دشوار و دیریاب نظامی از استادان گرانقدر هاشم جاوید و دکتر محمد استعلامی، که از هر دو سپاسگزارم، استاد جاوید به نقل از جامی فرمود که روز قیامت یقه نظامی را می‌گیرم و می‌گویم اول معنای این هزار مصراع و بیت خود را تعریف کن و بعد او را به بهشت هدایت می‌کنم. بنده هم، از همین حالا، به خاطر سهوها و اشتباه‌های احتمالی‌ام، جامی بزرگ را در روز قیامت شفیع خود قرار می‌دهم!

علی اصغر حکمت  
(زندگی و آثار و افکار)



علی اصغر حکمت  
(۱۲۷۲ شیراز — ۱۳۵۹ تهران)

## سال شمار زندگی \*

### ۱. زندگی

تولد: دهم فروردین ۱۲۷۲ شمسی (سوم رمضان ۱۳۱۰ قمری / ۳۰ مارس ۱۸۸۳ میلادی) در شیراز  
تحصیلات ابتدایی و آموختن زبان عربی و انگلیسی: مدارس مسعودیه و منصوریه (شیراز) تا ۲۲ سالگی  
تحصیلات متوسطه: کالج امریکایی (دبیرستان البرز امروز)، تهران، از ۱۲۹۴.  
شروع خدمت در وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (وزارت آموزش و پرورش کنونی) ۱۲۹۷ ش.  
انتقال به وزارت دادگستری و اعزام به اروپا برای ادامه تحصیل: ۱۳۰۹  
اخذ مدرک لیسانس ادبیات از دانشگاه سوربن: ۱۳۱۲  
احضار به تهران برای تصدی مقام کفالت وزارت معارف (و ناتمام ماندن دوره دکترای ادبیات): شهریور ۱۳۱۲ در کابینه ذکاءالملک فروغی  
منسوب شدن به مقام وزیر معارف: سوم اسفند ۱۳۱۳ در کابینه ذکاءالملک فروغی

---

\* در این سال شمار، علاوه بر مجلدات مختلف خاطرات مرحوم حکمت (به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی)، از جزوه‌ای که پس از فوت آن شادروان از سوی برادر او، مرحوم حسنعلی حکمت (حشمت‌الممالک)، تحت عنوان «مختصری در شرح زندگی استاد علی اصغر حکمت» منتشر شد (۱۳۶۰) استفاده شده است. منابع دیگر مورد استفاده در پابرج صفحات ذکر شده است.

ریاست دانشگاه تهران (اولین رئیس، پس از تأسیس دانشگاه) ۱۳۱۳  
مغضوب شدن و برکناری: تیرماه ۱۳۱۷  
انتصاب به وزارت کشور: بهمن ماه ۱۳۱۷/ استعفا اسفند ۱۳۱۸  
انتصاب مجدد به وزارت کشور: اردیبهشت ۱۳۱۹  
انتصاب به وزارت پیشه و هنر: شهریور ۱۳۲۰  
انتصاب به وزارت بهداری: شهریور - اسفند ۱۳۲۰  
انتصاب مجدد به وزارت بهداری: ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ - ۸ مرداد ۱۳۲۱  
انتصاب مجدد به وزارت دادگستری: ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ - ۲۶ خرداد ۱۳۲۲  
وزیر مشاور: خرداد ۱۳۲۶  
وزیر امور خارجه: آبان ۱۳۲۷  
وزیر مشاور: دی ۱۳۲۸  
وزیر مشاور: شهریور ۱۳۳۲  
سفیرکبیر در هند: ۱۳۳۲-۱۳۳۶  
سفیرکبیر در تایلند: اسفند ۱۳۳۵  
وزیر امور خارجه: اردیبهشت ۱۳۳۷ - خرداد ۱۳۳۸  
بازنشستگی از دانشگاه تهران: ۱۳۴۲  
تأسیس «مدرسه عالی ادبیات و زبان‌های خارجی»: شهریور ۱۳۴۴  
درگذشت: سوم شهریور ۱۳۵۹

## ۲. مهم‌ترین کارهای جنبی \*

تأسیس مجله تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش بعدی) در وزارت معارف  
تأسیس مجله وزارت امور خارجه  
تشکیل انجمن ملی تربیت بدنی و سازمان پیشاهنگی: ۱۳۱۲

---

\* برای آگاهی از تفصیل کارهای جنبی، نگاه کنید به: ره‌آورد حکمت، بخش نخست، صص ۶۹-۷۱.

تشکیل کنگره هزاره حکیم ابوالقاسم فردوسی: ۱۳۱۳  
اهتمام در تأسیس فرهنگستان ایران، به یاری مرحوم ذکاءالملک فروغی:

۱۳۱۳

اهتمام در ایجاد کلاس های سوادآموزی اکابر (بزرگسالان)  
اهتمام در تأسیس «موزه ایران باستان» و «موزه مردم شناسی»  
بنای دانشگاه تهران و کتابخانه ملی: از ۱۳۱۳ به بعد  
بنای دبستان ها و دبیرستان ها و دانشسراهای مقدماتی در سراسر مملکت با  
سبک و اسلوب امروزی

ریاست هیئت مدیره انجمن آثار ملی (میراث فرهنگی کنونی): ۱۳۲۳-۱۳۴۳

ریاست هیئت مؤسسين انجمن فوق: ۱۳۴۳-۱۳۵۶

اهتمام در ساختن یا تجدید بنای:

— آرامگاه حافظ: در شیراز

— آرامگاه سعدی: در شیراز

— آرامگاه خواجه: در شیراز

— آرامگاه روزبهان بقلی

— آرامگاه حمدالله مستوفی: در قزوین

— آرامگاه خیام و عطار و کمال الملک: در نیشابور

— آرامگاه ابوعلی سینا و باباطاهر: در همدان

— آرامگاه صائب تبریزی: در اصفهان

— موزه پارس: در شیراز

اهتمام در برگزاری کنگره هزاره ابن سینا: اردیبهشت ۱۳۳۳

اهتمام در نصب مجسمه سعدی در شیراز و پرده برداری از آن

نیابت ریاست جمعیت شیروخورشید سرخ ایران: ۱۳۲۷-۱۳۵۷

ریاست کمیسیون ملی یونسکو: ۱۳۲۵-۱۳۵۷

تدریس در دانشگاه تهران: ۱۳۱۳-۱۳۵۷

## ۳. اهم آثار

علی اصغر حکمت که، علاوه بر تسلط بر زبان فارسی، بر سه زبان عربی، انگلیسی، و فرانسوی چیره بود و به همه این زبان‌ها سخنرانی می‌کرد و مطلب می‌نوشت، کتاب‌ها و رساله‌ها و مقاله‌هایی متعدد در حوزه‌های ادبی، تاریخی، و فرهنگی دارد. به اهم این آثار در بخش آخر «زندگی و آثار» او اشاره شده است.

## ۴. خانواده علی اصغر حکمت

مرحوم حکمت در سال ۱۲۹۹ شمسی با مرحوم عفت‌الملوک، معروف به منیراعظم، دختر عم خود، خواهر رضا حکمت (سردار فاخر)، ازدواج کرد، و هر دو تا آخر عمر به یکدیگر وفادار بودند. حاصل ازدواج آنها سه دختر به نام‌های پریچهر و پروین و پریوش بود که هر سه به رحمت خدا رفته‌اند. پریچهر خانم با مرحوم شاپور شمس‌ملک آرا عروسی کرد و صاحب فرزندی نشد. پروین خانم مدتی کوتاه با یکی از دیپلمات‌های وزارت خارجه به نام مفتاح ازدواج کرد، و بعد که از او جدا شد تا آخر عمر مجرد ماند. پریوش خانم به عقد ازدواج مرحوم مهندس احمد افشار درآمد که تا آخر عمر با هم زیستند، و صاحب دو فرزند به نام‌های نادر و نادره شدند که اکنون هر دو در امریکا اقامت دارند.

سه برادر حکمت عبارت بودند از مرحومان حسنعلی حکمت (ملقب به حشمت‌الممالک که در اصل لقب پدر آنها بود)، ابوالحسن حکمت، و دکتر محمدعلی حکمت (استاد بسیاری از دانشجویان دانشکده حقوق، شامل این بنده). از دکتر محمدعلی خان نقل است که فرمود (نقل به مضمون): حکمت‌ها چهار برادر بودند. علی اصغر خان علم آموخت، حشمت‌الممالک ثروت اندوخت، ابوالحسن خان فرزند آورد، محمدعلی خان زندگی کرد!

به گونه‌ای که احتمالاً از خواندن این لطیفه استنباط کرده‌اید، معلوم است که محمدعلی خان اهل خوش‌گذرانی و صرف طعام و اشریه نیکو — و به قول

خودش، «زندگی» - بود. از این برادران، به جز علی اصغر حکمت که اشاره شد، مرحوم ابوالحسن خان چهار پسر به نام های بهمن و بهرام و بهروز و بهزاد داشت، که دو نفر اول، پسر خاله های عزیز بنده، در آلمان و امریکا اقامت دارند. بهروز و بهزاد متأسفانه در سنین جوانی درگذشتند. دو برادر دیگر - حشمت الممالک و محمد علی خان - از ازدواج های خود صاحب فرزندى نشدند.<sup>۱</sup>

این چهار برادر که سه خواهر نیز به نام های فروغ السلطنه، تاج الملوک، و شمس الملوک داشتند، جملگی فرزندان میرزا احمد علی خان معظم الدوله ملقب به حشمت الممالک بودند که به شغل مستوفی گری اشتغال داشت. خاندان پدری آن مرحوم طبابت می کردند (که به آنها حکیم می گفتند). نام خانوادگی حکمت هم از همان حرفه و عنوان سرچشمه گرفته است.

از خواهران حکمت، که همگی سال ها پیش مرحوم شده اند، خانم فروغ السلطنه (دکترای ادبیات فارسی) دو شوهر کرد: اول مرحوم فرخ، و دوم مرحوم مشارالدوله حکمت، که چند بار به وزارت رسید و پسر عم علی اصغر خان بود. خانم فروغ فقط یک فرزند دختر داشت، به نام نسرين فرح حکمت، که در اروپا تحصیل آواز خوانی کرد و اکنون در امریکا در همین رشته تدریس می کند. خانم تاج الملوک همسر مرحوم بهاء الدین بازارگاد (قبلاً حسام زاده) اولین رئیس سازمان پیشاهنگی بود.<sup>۲</sup> حاصل ازدواج آنها

۱. در ره آورد حکمت او به نقل از آن، در علی اصغر حکمت شیرازی، تألیف دکتر رستگار فسایی، پرویز و بهمن و بهرام پسران خانم فروغ السلطنه نوشته شده اند که باید به شرح فوق اصلاح شود. پرویز هم پسر مرحوم تاج الملوک بود که بلافاصله خواهید خواند.

۲. مرحوم بازارگاد (۱۲۷۵ ش شیراز - ۱۳۴۸ ش تهران) نویسنده و مترجم و روزنامه نگار و شاعری اجتماعی و مبرز بود. روزنامه خودشید ایران را ابتدا در شیراز و بعد در تهران منتشر کرد. تحت نظر حکمت، پایه گذار و سازمان دهنده اولیه «سازمان پیشاهنگی ایران» بود که هنوز هم گاه فعالیت دارد.

سه پسر به نام‌های فرهاد، خسرو، و پرویز و دختری به نام زهره بود. مرحوم خسرو در سنین نسبتاً جوانی درگذشت. پرویز مقیم امریکا است، و فرهاد با همسرش فیروزه خانم پاسدار در تهران زندگی می‌کند.\* زهره خانم هم که همسر مرحوم ابوالحسن صدر بود اکنون با فرزندانش در امریکا زندگی می‌کند. خانم شمس الملوک به عقد ازدواج مرحوم ابوالقاسم گلشن بزرگ درآمد. مرحوم گلشن از صاحب منصبان ارشد بانک ملی و سال‌ها قائم مقام آن بانک بود. فرزندان آنها عبارتند از فرشته خانم (همسر مرحوم حافظ فرمانفرمایان و اکنون مقیم پاریس)، فریدون گلشن که اکنون با همسرش خانم عظیمه ناصر خدیوی در تهران زندگی می‌کند، و فیروزه، همسر مهندس کاوه نقوی، که متأسفانه دو سال پیش به مرضی ناگهانی درگذشت.

---

\* فیروزه و فرهاد بازارگاد در تهیه شرح حال مرحومان حکمت و بازارگاد به بنده کمک فراوان کردند و اطلاعات و عکس‌هایی جالب توجه در اختیارم گذاردند، که صمیمانه از هر دو سپاسگزارم.

۳

مقایسه منظومه دو شاعر

حکایت رومئو و ژولیت در ادبیات<sup>۱۱</sup> ممالک اقصای غرب به همان اندازه شهرت و مکانت دارد که داستان لیلی و مجنون در ادبیات شرق نزدیک. هر دو افسانه‌ای عشقی و درامی غم‌انگیزند، که در آن عاشقی دلداده با محبتی خالص و سوزان به معشوقه‌ای خویر و دل‌باخته، و پس از یک رشته حوادث پرانده، عاشق و معشوق به ناکامی جان می‌سپارند.

اگر در نزد ملل غرب از انگلستان گرفته تا ایتالیا همه جا اسم رومئو رمز محرومی و ناکامی است، در نزد ملل مشرق نیز، از عرب گرفته تا عجم، نام مجنون اشاره به حرمان و ناامیدی می‌کند، و اگر آن اقوام ژولیت را به پاکدامنی و وفاداری می‌ستایند، این امم نیز لیلی را به عفاف و محبت صادق ستوده‌اند. در طول مدت چندین صد سال، لطایف ذوق شعرای صاحب قریحه به نام این دو عاشق و معشوق آتش طبع و قاد خود را برافروخته و به هر فکر لطیف و نکته‌دقیق که در خاطر آنان خطور کرده از زبان مجنون یا از قول رومئو کسوت الفاظ پوشانیده‌اند، و تا در عالم وجود بشری از عشق و عاشقی نامی باقی است، این دو داستان برای نمایش مظاهر آن، زیباترین بیان و جامع‌ترین توصیف است.

مقایسه این دو داستان برای ارباب ذوق دقیق و خداوندان طبع لطیف

مطالعه‌ای بس شیرین و گواراست، چه از یک سو، وحدت افکار انسان و توافق طبایع و احساسات آدمیان را از هر نژاد و جنس که باشند نشان می‌دهد؛ و از دیگر سو، اختلافی را که مابین ذوق غربی و قریحه شرقی در جزئیات و دقایق احساس موجود است جلوه گرمی سازد.

شکسپیر و نظامی دو شاعر افسانه سرای بسیار حساس و خوش سخن‌اند که نماینده تمدن شرق و غرب هستند. ولی، قبل از هر انتسابی، هردو به خاندان عظیم انسانیت منسوب‌اند. هردو دارای یک گونه حواس ظاهر و باطن‌اند، و در همان حال از دو تمدن بزرگ بشری حکایت می‌کنند که در جوهر و ذات با یکدیگر بین آنها بعد مسافت است. هردو در داستان‌های خود تصویری از آداب و عادات و رسوم و طبایع قوم و ملت خود رسم نموده‌اند. اگر در نزد متعلم فن معماری، مطالعه مسجد سمرقند و مقایسه آن با ساختمان کلیسای [جامع] کانتربری<sup>[۱]</sup> (Canterbury cathedral) قابل توجه و لایق صرف وقت و فکر است، در نزد تلمیذ ادب نیز مقایسه و تطبیق لیلی و مجنون حکیم گنجه با رومئو و ژولیت شاعر استراتفرد، سنجشی ممتع و تحقیقی سودمند خواهد بود.

وحدت احساسات بشری را این معنی بهترین گواه و برهان است که گوینده‌ای شیرین زبان در دامن کوهسار قفقاز سخنانی چند از یک منبع عربی گرفته، و ابیاتی را که عاشقی تازی نژاد در دل ریگ‌های سوزان بیابان عربستان برای محبوب خود گفته مانند مواد خام به دست آورده و از آن تار و پود دیبای داستانی زیبا به هم بافته است و سرمشقی برای شاعرانی سخن‌سنج چون امیر خسرو دهلوی، مکتبی شیرازی، عبدالرحمن جامی، امیر علیشیر نوایی، و هزاران گوینده دیگر به دست داده که در زمینه آن داستان در ادوار مختلف سخن‌ها گفته‌اند؛ و سراسر این سخنان در صورت و معنی مطابق افتاده است با نغماتی که شاعری طبیعت‌شناس در ساحل دریای مانس سروده، و آن نغمات

[۱] در متن: کانتربوری.

را در داستان دو عاشق و معشوق که در حوالی وادی‌های زیبای کنار رود آدیجه<sup>[۱]</sup> با یکدیگر عشق باخته‌اند گرد کرده و عالمیان را هدیه آورده است. آری، آتش عشق و شراره محبت در دل انسان هر جا که باشند به یک منوال شعله‌ور می‌شود؛ و عجب نیست اگر این دو گوینده با همه بیگانگی که در مکان و زمان دارند، پرده‌ای از مظاهر آن را نقاشی نموده، یک راه را پیروی کرده، و یک نتیجه از سخنان خود گرفته باشند.

در این مقایسه، نمی‌توان گفت که اثر منظوم این دو مغز فروزان و فکر سوزان، با همه اختلاف در دقایق توصیفات، یکی بر دیگری رجحان دارد. چه با وجود دوئیت و بینوئیت<sup>[۲]</sup> محسوسی که از حیث موطن و مذهب و مسکن و اقلیم و مدنیت و آداب با یکدیگر دارند، در حقیقت پرده از روی یک شاهد برداشته‌اند؛ خلاصه کلام آن‌که، هر دو یک احساس از حساسات پاک انسانی را وصف کرده‌اند که همانا عاطفه محبت است.

تحقیق و مطالعه در کلام این دو گوینده آسیایی و اروپایی به خوبی مدلل می‌دارد که نوع انسان در این عاطفه شریف وحدت کامل و اشتراک مطلق دارد، و اگر از شوائب<sup>[۳]</sup> و اغراض نژادی و تعصبات ملی که از منافع خسیسه مادی یا هواجس<sup>[۴]</sup> ناپسند نفسانی ناشی می‌شود پاک و مبرا گردد، در انجام و آغاز شریک و انباز<sup>[۵]</sup> بوده و خواهند بود.

\*\*\*

ما در این مطالعه و تحقیق، هم در موارد اشتراک این دو داستان سخن گفته و هم مواقع اختلاف آن هر دو را نشان می‌دهیم، تا در اولی معلوم گردد که آدمیزاد در اصل و مبداء یک خلقت و یک طبیعت و یک نوع احساس دارد و

[۱] Adige (در متن: آدیژ)، رودی که از کوه‌های آلپ جاری شده و پس از عبور از شهر ورونا به دریای آدریاتیک می‌ریزد. [۲] دوئیت و بینوئیت = دوگانگی، جدایی.

[۳] شوائب = عیب‌ها، گمانه‌ها، شائبه‌ها.

[۴] هواجس = آرزوهای نفسانی. [۵] انباز = رفیق، همتا.

انتها و سرانجام او نیز یکی است؛ و در ثانی مشاهده شود که قریحه شرقی و غربی در رقت معانی و سبک بیان و قایع و اختراع حکایات با یکدیگر تا چه اندازه مخالف و متباین<sup>[۱]</sup> است.

\*\*\*

شکسپیر این شاهکار «رمانتیک» را از اصل حکایتی ایتالیایی که در قرن شانزدهم میلادی نوشته شده اقتباس کرده، و در سال ۱۵۹۷ از آن تار و پود نسیجی<sup>[۲]</sup> گرانبهاافته و زیب<sup>[۳]</sup> پیکر شاهد دلارای ادب نموده<sup>۴</sup>. ولی نظامی این داستان غم‌انگیز را که تحقیقاً نفیس‌ترین گوهرهای پنجگانه اوست، از اخباری چند که در حدود قرن هشتم مسیحی از احیاء<sup>[۵]</sup> و قبایل نجد باقی مانده اختیار کرده و از آن (در سال ۵۸۴ هـ = ۱۱۸۸ م) مانند زرگری زیردست گوهری ظریف برای عقد<sup>[۶]</sup> گلو و گوشواره گوش مهوشان شعر و ادب بیاراسته<sup>[۷]</sup>. بنابراین، همان‌طور که تمدن شرق از غرب کهن سال‌تراست، این غمنامه آسیایی نیز از تراژدی اروپایی در حدود چهارصد سال قدیم‌تر و سالخورده‌تر است.

جایگاه داستان لیلی و مجنون بیابان‌های ریگزار نجد است که طوایف عرب را مسکن و مأوی می‌باشد، و صحنه تأثر رومئو و ژولیت شهر و رونا در شمال شرقی ایتالیا در ساحل رود آدیجه. در یکی زندگانی جامعه بشری به صورت بدوی<sup>[۸]</sup> است که قبایل بادیه‌نشین بنی عامر بن صعصعه در آنجا در خیمه می‌زیسته و بر ناقه و جمل سوار شده رحله‌الشتا و الصیف می‌کرده‌اند،<sup>۹</sup>

[۱] متباین = جدا بودن از یکدیگر، تفاوت داشتن.

[۲] نسیج = بافته شده. [۳] زیب = زینت، زیور.

۴. رجوع شود به مقدمه حکایت رومئو و ژولیت. (فصل اول همین کتاب)

[۵] احیاء = زندگان، خاندان‌ها. [۶] عقد = گردن‌بند، گلویند.

[۷] لیلی و مجنون نظامی. [۸] بدوی = بیابانی.

۹. نظامی، لیلی و مجنون، ص ۵۸، اغانی، ج ۱، ص ۱۶۷ طبع بولاق، کتاب الشعر و الشعراء، ص ۱۳۵.

و در دیگری حیات اجتماعی مراحل عالیّه مدنیت را پیموده و قصور عالیّه و باغ‌های مصفا شهرهای زیبای ایتالیا را زینت می‌داده است.<sup>۱</sup> در اولی، معشوقه دختری است لیلی نام با پیکر لاغر و نزار و چشم‌های سیاه و رخساره گندم‌گون، که مانند سواد نافه مشک،<sup>۲</sup> تیرگی چهره او ضرب‌المثل زبان شعر است.<sup>۳</sup> در دومی، ژولیت دختری است سفیداندام با موهای زرفام و چشم‌های آسمانی.<sup>۴</sup> لیکن هر چهار عاشق و معشوق منتسب‌اند به دو خاندان عالی مقام و عظیم‌القدر، یکی منتسب به جعده و قریش و دومی وابسته به کاپولت و مونتاگ، که همگی در دیار و کشور خویش به شرافت حسب<sup>۵</sup> و کرم نسب<sup>۶</sup> ممتازند.

این دو داستان در آغاز و انجام مشابهتی تمام دارند، هر دو به شادی و نشاط شروع می‌شود، و به مرگ و اندوه خاتمه می‌پذیرد.

\*\*\*

آغاز حکایت رومئو و ژولیت از مجلس مهمانی و ضیافتی است که در خانه معشوقه برپا بوده و در آنجا عاشق یعنی رومئو با ژولیت تصادف می‌کند و به او دل بسته و مفتون می‌شود، و این با اصل عربی داستان قیس عامری و لیلی شباهت کامل دارد، چه بنابراین روایت<sup>۷</sup> آن دو عاشق و معشوق نیز یکدیگر را در مجلس مهمانی می‌بینند؛ با این تفاوت که مجلس ضیافت لرد کاپولت در قصری شامخ و عمارتی عالی است ولی میهمانی لیلی دختر مهدی بن سعد عامری در کنار بادیه و در ظلال حی<sup>۸</sup> بنی عامر است. قیس جوانی خوبروی و ظریف و خوش سخن بوده که از آنجا می‌گذشته و چون دختران را دیده

۱. شکسپیر، *Romeo et Juliet*.

[۲] سوادِ نافه مشک = سیاهی کیسه معطر آهو.

۳. دیوان قیس عامری، طبع تهران.

4. *Romeo et Juliet*

[۵] حَسَب = نژاده، گوهرنیک. [۶] کَرَم نَسَب = بزرگواری اصل و نژاد.

۷. حاشیه صفحه ۱۴۱ همین کتاب. [۸] ضِلَالِ حَى = سایه بان‌های قبیله.

فرودمی آید و با آنان به سخن گفتن و نشید خواندن مشغول می گردد و سپس شتر خود را برای آنان قربانی می کند.<sup>۱</sup>

عجب آن که، در این مجلس ضیافت، به همان گونه که رومئو با تایبالت که عموزاده ژولیت است روبرو می شود و کار آنان به جدال و خونریزی می انجامد، قیس بن ملوح را نیز جوانی «منازل» نام از بنی اعمام لیلی به رقابت بر هم می خیزد و با او به نضال<sup>۲</sup> و کشمکش می پردازد.<sup>۳</sup>

\*\*\*

و نیز هردو حکایت به مرگ عاشق و معشوق به پایان می رسد که به ناکامی و محرومی دچار مرگ و هلاک می شوند، ولی تصویری که دو شاعر از منظره هلاکت عاشق و معشوق مصور نموده اند مختلف است.

نظامی، مجنون را در پای حظیره لیلی نشان می دهد، که قبر معشوقه را در آغوش گرفته و با حالی بی قرار و جسمی نزار و دیده ای اشکبار، [در حالی که] خیلی از وحشیان صحرا و ددان بیابان گرداگرد او را گرفته اند، بدین منوال جان می سپارد. ولی شکسپیر رومئو را با لباس سواری و شمشیر آخته می نمایند که به پای جسد معشوقه افتاده و جان سپرده است، و اطراف او جمعی کثیر از پدران و مادران و اقارب<sup>۴</sup> و خویشان و امیر و وجوه<sup>۵</sup> شهر گرد آمده و بر آن منظره غم انگیز اشک حسرت از دیده می بارند.

\*\*\*

اگر حکایت نظامی سوزناک تر است، داستان شکسپیر به طبیعت نزدیک تر و از مبالغه و اغراق دور تر است. شکایات مجنون با تربت لیلی، مانند سخنان رومئو در دخمه ژولیت، هردو از غم انگیزترین اشعار است که ذوق لطیف بشری انشاد<sup>۶</sup> کرده است. نظامی در حال مجنون می گوید:

۱. رجوع شود به آغانی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تزیین الاسواق، ص ۵۳.

۲ [نضال = نزاع].

۳. آغانی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تزیین الاسواق، ص ۵۳.

۴ [اقارب = نزدیکان].

۵ [وجوه = متشخصان، بزرگان].

۶ [انشاد = وصف کردن].

بر مشهد<sup>[۱]</sup> او که موج خون بود      آن سوخته دل می‌پرس چون بود  
در شوشه<sup>[۲]</sup> تربتش به صد رنج      پیچید چنانکه مار برگنج  
از بس که سرشک لاله گون ریخت      لاله ز گیاه گورش انگیخت  
پس از یک رشته راز و نیاز، در لحظه آخر دست به آسمان بلند و مناجات  
می‌کند و در جان‌سپاری می‌گوید:

ای خالق هرچه آفریده است      سوگند به هرچه برگزیده است  
کز محنت خویش واره‌انم      در حضرت<sup>[۳]</sup> یار خود رسانم  
چون تربت دوست دربر آورد      «ای دوست» بگفت و جان برآورد  
ولی مخاطب رومئو در دم واپسین، زمان و مکان و اندام محبوب اوست،  
و از آن پس آخرین بوسه را از روی یار ریوده، و سم جانگداز را  
می‌نوشد و می‌میرد.  
در آنجا می‌گوید:

... O, here,

Will I set up my everlasting rest,  
And shake the yoke of inauspicious stars  
From this world-wearied flesh. Eyes, look your last!  
Arms, take your last embrace! and, lips, O you  
The doors of breath, seal with a righteous kiss  
A dateless bargain to engrossing Death!<sup>f</sup>

در میان این آغاز و انجام، هردو شاعر حوادثی شگفت و غم‌انگیز، که  
هریک از آنها تابلویی زیبا از مناظر دلفریب عشق است، رسم کرده‌اند که در  
خلال آنها نفوذ نیروی محبت، و آزارها که دست ستمکار عشق بر آن دو  
شیفته خاطر سودا زده وارد می‌سازد، به بهترین وجه آشکار است. و عجب آن

[۱] مَشْهَد = مَدْفَن، مکانِ شهادت. [۲] شوشه = بلندی، پُشته.

[۳] حَضَرَت = نزدیکی، حضور.

است که در بسیاری از جزئیات حوادث، روح هردو نقاش یک نقش را به نوک قلم آورده است.

\*\*\*

در آن هنگام که رومئو و مجنون از محبوب دور و در آتش فراق می سوزند، هردو عاشق پس از بیدار ماندن شبی دراز و هزاران راز و نیاز به خواب می روند و رؤیایی می بینند، و چون بیدار می شوند در تعبیر خواب متفکر می مانند که ناگهان یکی می رسد و برای آنان خبری می آورد. نظامی می گوید:

چون یک به یک این سخن فروگفت      در گفتن این سخن فروخفت  
در خواب چنان نمود بختش      کز خاک بر اوج شد درختش  
مرغی پیریدی از سر شاخ      رفتی بر او به طبع گستاخ  
گوهر ز دهن فروفشاندی      بر تارک تاج او نشانندی  
بیننده ز خواب چون درآمد      صبح از افق فلک برآمد  
چون صبح ز روی تازه رویی      می کرد نشاط مهرجویی  
زان خواب مزاج برگرفته      زان مرغ چو مرغ پر گرفته  
در عشق که وصل تنگ یاب است      شادی به خیال یا به خواب است<sup>۱</sup>  
شکسپیر می گوید:

Romeo. If I may trust the flattering truth of sleep,  
My dreams presage some joyful news at hand.  
My bosom's lord sits lightly in his throne,  
And all this day an unaccustom'd spirit.  
Lifts me above the ground with cheerful thoughts.  
I dreamt my lady came and found me dead-  
Strange dream, that gives a dead man leave to think!-  
And breath'd such life with kisses in my lips,  
That I reviv'd, and was an emperor.

۱. نظامی، ص ۱۸۰. [البته منظور، شماره صفحه لیلی و مجنون مأخذ تحقیق حکمت است.]

Ah me! how sweet is love itself possess'd,  
When but love's shadows are so rich in joy!<sup>۱</sup>

\*\*\*

نظامی از سلطان زمان که به قتل مجنون امر می کند سخن می گوید و در منابع عربی نیز اشاره شده است که خلیفه وقت خون قیس را هدر می کند.<sup>۲</sup> شکسپیر هم رومئو را به امر شهریار شهر و رونا محکوم به تبعید می کند.<sup>۳</sup> و به نظر هردو شاعر، مانع عشق این دو جوان سودازده حکومت های زمان بوده اند که هردو عاشق را به دوری از معشوقه امر نموده اند، با این تفاوت که در یکی جرم عاشق همانا عشق اوست که باعث رسوایی قبیله معشوق گشته است و در دیگری گناه وی خونریزی و مقاتله در پی حفظ شرف و نام و ننگ، و کین توزی از خاندان معشوق بوده است.

\*\*\*

مخالفت و معاندت<sup>۴</sup> پدر لیلی، مانند عناد و خصومت پدر ژولیت، مانع از آن است که عاشقان آزادانه بتوانند معشوقه خود را دیدار کنند؛ نه یارای دوری و نه طاقت صبوری. و چون پیمانه شکیبایی لبریز می شود، به ناچار نهانی به کوی معشوقه می روند و از دور به نگاهی و پیامی دلشاد می شوند.<sup>۵</sup> سرگذشت دیدار رومئو با ژولیت در بستان و مکالمه آن دو در غرفه و ایوان از مناظر معروف آن حکایت است که در داستان ها مثل شده و آن را به صور گوناگون در معرض نمایش می گذارند.<sup>۶</sup> همچنین آمد و شد نهانی قیس

1. Act V Sc I.

۲. نظامی، ص ۸۲؛ اغانی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ الشعر و الشعرا، ۱۳۶؛ تزیین الاسواق، ص ۵۷.

3. Act III. Sc. 2.

[۴] مُعَانِدَت = عناد و رزیدن، ستیزه کردن.

۵. Act II. Sc. 2 و Act III. Sc. 4؛ اغانی، ج ۱، ص ۱۷۷، و ج ۲، ص ۷؛ تزیین الاسواق،

صص ۵۷-۵۸.

6. Act III. Sc. 5 و Act. II. Sc. 2.

عامری به قبیله لیلی، هم در منابع عربی مسطور است و هم نظامی به نظم آورده. نظامی درین باب می گوید:

هر شب ز فراق بیت خوانان  
در بوسه زدی و باز گشتی  
رفتیش به از شمال بودی  
در وقت شدن هزار پر داشت  
می رفت چنانکه آب در چاه  
پای آبله چون به یار می رفت  
باد از پس داشت چاه در پیش  
گر بخت به کام او زدی ساز  
و در جای دیگر می گوید:

یاری دو سه داشت دل رمیده  
با آن دو سه یار هر سحرگاه  
و در جای دیگر:

مجنون رمیده دل چو سیماب<sup>[۷]</sup>  
آمد به دیار یار پویان  
می شد سوی یار دل رمیده  
می گشت به گرد خرمن دل  
می رفت نوان<sup>[۱۱]</sup> چو مردم مست  
چون کار دلش ز دست بگذشت  
با آن دو سه یار ناز برتاب<sup>[۸]</sup>  
لبیک زنان<sup>[۹]</sup> و بیت گویان  
پیراهن صابری<sup>[۱۰]</sup> دریده  
می دوخت دریده دامن دل  
می زد به سرو به روی بر دست  
بر خرگه<sup>[۱۲]</sup> یار مست بگذشت

[۱] گریوه = راه دشوار، گردنه. [۲] و بال = عذاب، سختی.

۳. نظامی، ص ۶۵. [۴] واقعه رسیده = مصیبت دیده، بلال رسیده.

[۵] طواف = گرد چیزی گشتن. [۶] نظامی، ص ۶۶.

[۷] سیماب = جیوه. [۸] برتاب = تاب آورنده، تحمل کننده.

[۹] لبیک زنان = لبیک گویان، فرمان بردن.

[۱۰] صابری = شکیبایی، تاب وتوان. [۱۱] نوان = لرزان.

[۱۲] خرگه / خرگاه = خیمه، سراپرده.

بر رسم عرب نشسته آن ماه      بر بسته ز در شکنج<sup>[۱]</sup> خرگاه  
آن دید در این و حسرتی خورد      وین دید در آن و نوحه‌ای کرد<sup>۲</sup>

\*\*\*

پدران دخترها، بعد از مرگ فرزندان، در هر دو حکایت از کردار خود پشیمان می‌شوند و به قساوت خود در جدایی آن دو عاشق و معشوق اشک ندامت بر روی می‌ریزند. <sup>۳</sup> نظامی می‌گوید:

خویشان و گزیدگان و پاکان      جمع آمده جمله دردناکان  
رفتند و در او نظاره کردند      تن خسته و جامه پاره کردند  
و آن کالبد گهر فشانده      همچون صدف سفید مانده  
گرد صدفش چو دُر زدودند      بازش چو صدف عبیر سودند<sup>[۴]</sup>  
او خود چو غبار مُشک‌وَش داشت      از نافه عشق بوی خوش داشت  
در گریه شدند سوگواران      کردند بسر او سرشک یاران  
شستند به آب دیده پاکش      دادند ز خاک هم به خاکش  
پهلوی دخمه را گشادند      در پهلوی لیلی اش نهادند<sup>۵</sup>

و در اخبار قیس عامری حکایتی است که چون مجنون را در بیابان مرده یافتند، پیکر او را به قبیله آوردند و بر جنازه او جمع بنی جعه و سعد و حریش یعنی خویشان او و کسان لیلی حاضر گشتند. پدر لیلی نیز بیامد و جزعی<sup>[۶]</sup> شدید می‌نمود و با زبانی پراعتذار می‌گفت که سرانجام کار را نمی‌دانست و اگر می‌دانست هر آینه عار را بر خود روا می‌داشت و مانع وصال آن دو شیفته دل نمی‌شد. و چون جسد مجنون را خواستند بشویند، نامه‌ای از او یافتند که در آن این اشعار نوشته بود:

[۱] شکنج = چین و چروک، درز، گوشه و کنار.

۲. نظامی، ص ۶۸. ۳. اغانی، ج ۲، ص ۱۵.

[۴] عبیر سودن = ساییدن مُشک خوش بو.

۵. نظامی، ص ۲۶۸. [۶] جَزَع = نالیدن، زاری کردن.

الا ایها الشیخ الذی ما بنا یرضی      شقیت و لاهنت من عیشک الخفضا  
 شقیت کما اشقیتنی و ترکتنی      اهیم مع الهلاک لا اطعم الغمضا  
 کان فؤادی فی مخالب طائر      اذا ذكرت لیلی یشدّ به قبضا  
 کان فجاج الارض حلقة خاتم      علیّ فما تزداد طولاً ولا عرضاً<sup>۱</sup>  
 و این واقعه را شباهت بسیار است با ندامت پدر ژولیت و نامه‌ای که از  
 رومنو به جای مانده بود.<sup>۲</sup>

\*\*\*

نظامی مابین لیلی و مجنون رسولی ایجاد کرده [که] آن را از اصل روایات  
 عربی گرفته است. این رسول، نامه و پیغام از عاشق به معشوق می‌برد و ابیات  
 جانسوز آن را به این می‌رساند و از دیدار او همواره مجنون شاد می‌شد.<sup>۳</sup>  
 صاحب اغانی نیز به این پیغامبر و واسطه ذات‌البین اشاره می‌کند و از اشعاری  
 که مجنون به لیلی فرستاده این ابیات را ذکر می‌کند:

اللّه یعلم ان النفس هالکة      بالیأس منك ولکنی اعنیها  
 منیتک النفس حتی قد اضروبها      واستیقنت خلفاً مما امنیها  
 و ساعة منك الهوها و ان قصرت      اشتهی الی من الدنیا و ما فیها  
 لیلی در جواب دو بیتگی گفته و او را به صبر و شکیبایی اندرز می‌دهد:  
 نفسی فداؤک لو نفسی ملکْتُ اذاً      ما کان غیرک یجزیها و یرضیها  
 صبراً علیّ ما قضاه الله فیک علی      مرارة فی اضطباری عنک اخفیها<sup>۴</sup>  
 نظامی تبادل نامه‌های عاشقانه و چکامه‌های پرسوز آن دو را [با] این  
 ابیات وصف می‌کند:

لیلی که چنان ملاحظتی داشت      در نظم سخن فصاحتی داشت

۱. ترین الاسواق، ص ۶۵.

2. Act V. Sc. 3.

۳. نظامی، ۱۸۰، ۱۹۸.

۴. اغانی، ج ۲، ص ۱۱؛ الشعر و الشعراء، ص ۱۳۶؛ ترین الاسواق، ص ۵۸ و ص ۶۱.

ناسفته دُری<sup>[۱]</sup> و دُر همی سفت<sup>[۲]</sup>  
 بیتی که ز حسب حال مجنون  
 آن را دگری جواب گفתי  
 پنهان ورقی به خون سرشتی  
 بر راهگذر فکندی از بام  
 آن رقع<sup>[۴]</sup> کسی که برگرفتی  
 بردی و بدان غریب دادی  
 او نیز بدیده‌ای روانه  
 زین گونه میان دو دلبند  
 و آنجا که نظامی از زبان این قاصد شرح حال لیلی را به مجنون می‌گوید،  
 این ابیات نغز و پرشور را می‌سازد:

|                                    |                          |
|------------------------------------|--------------------------|
| جز عش ز گهر نشان گرفته             | تیرش صفت کمان گرفته      |
| مہتاب بر آفتاب می ریخت             | بر گل ز مژه گلاب می ریخت |
| کی بر جگر نمک فکنده                | بگشاد شکر به زهر خنده    |
| مجنون ترم از هزار مجنون            | لیلی بودم ولیکن اکنون    |
| من شیفته تر هزار باره <sup>۶</sup> | ز آن شیفته سیه ستاره     |

رسولی که شکسپیر بین دو دلدادۀ داستان خود برآورده است، دایۀ ژولیت است که چون بی تابی و ناشکیبایی رومئو را در فراق ژولیت می‌بیند می‌گوید:

Nurse. O! he is even in my mistress' case,

Just in her case!

(Fri. L. . . . . O woeful sympathy!

Piteous predicament!)

Nurse. . . . . Even so lies she,

[۲] سُفت = سخن [استوار، محکم].

[۴] رُقِع = نامه، مکتوب.

۶. همان، صص ۱۸۰-۱۸۶.

[۱] ناسفته دُر = سخن بکر و تازه

[۳] دُر مکنون = مروارید قیمتی.

۵. لیلی و مجنون نظامی، ص ۹۵.

Blubb'ring and weeping, weeping and blubb'ring<sup>۱</sup>.

\*\*\*

بزرگ‌ترین حادثه‌ای که در هردو داستان مشترک است، و در آن هردو شاعر احساسات و عواطف عدیده انسانی را از رشک و غیرت و حزن و بی‌تابی و عفاف و حیا و شجاعت نشان می‌دهند، همانا داستان عروسی دختر است با شخص دیگری بر حسب امر پدر، که در هردو حکایت پدر ژولیت و پدر لیلی، محض<sup>[۲]</sup> و قایه<sup>[۳]</sup> عرض<sup>[۴]</sup> و حفظ شرف و آسایش روح فرزند عزیز، برای او شویی عالی قدر و بلند مرتبه می‌گزینند و او را به دامادی خود اختیار می‌کنند و بساط عیش و عروسی می‌گسترند، ولی هردو دختر از این مزاجت قلباً نفور<sup>[۴]</sup> و گریزانند و در پی چاره برمی‌آیند. لیلی که در قید نکاح مجنون نبوده است به ناچار امر پدر را اطاعت می‌کند و به ظاهر به خانه شوی می‌رود ولی به او تسلیم نمی‌شود و با عاشق دلدادۀ خود بی‌وفایی نمی‌نماید. لیکن ژولیت که با رومئو مزاجت نموده آهنگ خودکشی می‌کند و به خوردن داروی بیهوشی و فرار مصمم می‌شود و عاقبت کارش به هلاکت می‌کشد.

ژولیت دختری است مغربی که در نهادش ملکه اطاعت و انقیاد کورکورانه وجود ندارد، و برخلاف میل پدر طغیان می‌نماید. ولی لیلی دوشیزه‌ای است مشرقی که سر از امر ولی خود نمی‌پیچد و به مزاجت تسلیم می‌شود، و عاقبت از شدت حزن و اندوه می‌میرد، و از مردن آن هردو ماهر و سرانجام عاشقان دلسوخته نیز به مرگ و نیستی می‌کشد و حکایت به غصه و اندوه بسیار به پایان می‌آید.

در منابع عربی، در داستان ازدواج لیلی با مردی از بنی ثقیف، به مجنون

1. Act III. Sc. 3.

[۲] محض = به خاطر، برای.

[۳] وقایه عرض = محافظت و نگهداری ناموس و آبرو.

[۴] نفور = رمیده، ناراحت.

ابیاتی لطیف نسبت داده اند؛ از آن جمله صاحب اغانی نقل می کند که چون قیس خبر ازدواج محبوبه را بشنید، گفت:

الا تُلک لیلی العامریة اصبحت      تقطع إلا من ثقیف حبالها  
فقد حبسوها محبس البدن وابتغی      بها المال اقوام الاقل مالها  
و خطاب به خانه لیلی کرده و می گوید:

الا ایها البیت الذی لأزوره      و هجرانه منی الیه ذُنوب  
هجرتك مشتاقاً وزرتک خائفاً      و فیّ علیک الدهر منك رقیب<sup>۱</sup>  
و در دیوان منسوب به قیس بن ملوح است که چون لیلی را خطبه کردند این ابیات را بسرود:

حبیب نای عنی الزمان بقربه      فصیرنی فرداً بغير حبیب  
فلی قلب محزون و عقل مولّه      و وحشة مهجور و ذلّ غریب  
فیاعقب الایام هل فیک مَطمع      لَرَد حبیب أولدفع کروپ؟<sup>۲</sup>  
نظامی درین داستان گوید:<sup>۳</sup>

آمد پدر عروس در کار      آراست به گنج کوی و بازار  
داماد و دگر گروه را خواند      بر پیشگه نشاط بنشانند  
آیین سرود و شادکامی      بر ساخت بغایت تمامی  
و آن تنگ دهان تنگ روزی      چون عود و شکر به عطرسوزی  
آنگاه سخن از آمدن نهانی لیلی رانده و گوید:

لعل آتش و جزعش آب می داد      این غالیه<sup>[۴]</sup> و آن گلاب می داد  
نزدیک دهن شکسته شد جام      پالوده که پخته بود شد خام  
جان داروی طبع سازگاری است      مزردن سبب خلافاکاری است  
لیلی که مفرح<sup>[۵]</sup> روان بود      در مختلفی<sup>[۶]</sup> هلاک جان بود

۱. اغانی، ج ۲، ص ۳.

۲. دیوان قیس، ص ۷۸.

۳. لیلی و مجنون، ص ۱۳۹.

[۴] غالیه = بوی خوش.

[۵] مَفْرَح = نشاط بخش، قوت بخش

[۶] مُخْتَلِف = (وَضعی) جدا، متفاوت.

و چون شکسپیر جزع و بی تابی ژولیت را درین واقعه وصف می کند از زبان او می گوید:

Juliet. . . . .

My husband is on earth, my faith in heaven;  
How shall that faith return again to earth,  
Unless that husband send it me from heaven  
By leaving earth? Comfort me, counsel me!  
Alack, alack! that heaven should practise stratagems  
Upon so soft a subject as myself!<sup>1</sup>

\*\*\*

در طرز کلام و تعبیر بیان، میان این دو داستان شرقی و غربی اختلاف به همان درجه است که مابین زبان فارسی و انگلیسی. علاوه بر آن که سیاق<sup>[۲]</sup> تألیف در داستان انگلیسی به طرز مکالمه و برای نمایش در صحنه است، و در حکایت فارسی به روش نقل وقایع و داستانسرایی است، در ترکیب جمل<sup>[۳]</sup> و تشکیل عبارات نیز تباینی<sup>[۴]</sup> دارند، ولی بعضی معانی و تعبیرات واحده در هر دو منظومه موجود است که وحدت فکر و توافق احساس گویندگان را می نماید. برای نمونه، یک دو قطعه از کلام هردو شاعر انتخاب و نقل می شود.

نظامی و شکسپیر هردو را نظری به طبیعت بوده است و در طی سخن به مناسبتی از مظاهر زیبای عالم وجود وصفی کرده اند. نظامی هرجا که در داستان خود واقعه ای را شروع می کند که به خودی خود سرگذشتی مستقل است، موقع را مناسب دانسته و ابتدای کلام در وصف طلوع یا غروب آفتاب، یا بهار، یا خزان، یا شب، یا روز، بیتی چند لطیف، که طراز<sup>[۵]</sup> و زینت دفتر شعر فارسی است، می سراید. شکسپیر نیز، در ضمن حکایت هرجا که شب

1. Act III. Sc. 5.

[۲] سیاق = روش، طریقه. [۳] جُمَل = جمله ها (جمع جُمله است).

[۴] تَبَایُن بَیْن = تفاوت یا اختلاف آشکار و روشن.

[۵] طِرَاز = قاعده، روش.

وصال عاشقان به صبح رسیده، سخنی از صبح گفته، و هرجا که عاشق در پناه ظلمت شب به بستان معشوق شتافته، اشارتی از شب نموده است.

این چند قطعه در وصف صبح از هردو ذکر می شود:

شاعر در این قطعه از خورشید استعاره و تشبیهی<sup>۱۱</sup> به یوسف و شکل ترنجی نموده است و این هردو از اخبار و آثار شرقی است:

|                                  |                                                |
|----------------------------------|------------------------------------------------|
| هر روز که صبح بردمیدی            | یوسف رخ مشرقی رسیدی                            |
| کردی فلک ترنج <sup>۱۲</sup> پیکر | ریحانی <sup>۱۳</sup> او ترنجی از زر            |
| لیلی ز سر ترنج بازی              | کردی ز زنج <sup>۱۴</sup> ترنج سازی             |
| ز آن تازه ترنج نورسیده           | نظاره <sup>۱۵</sup> ترنج کف بریده <sup>۶</sup> |

در قطعه‌ای دیگر افق را چون لیلی به خوبرویی تشبیه کرده که خلخال<sup>۱۶</sup> آفتاب را بر گوش نهاده و از آتش شنگرفی<sup>۱۸</sup> سیماب ستاره‌ها را می سوزد. در این هردو استعاره، از آداب شرقی به چگونگی جامه پوشیدن و همچنین به فن رنگ آمیزی و صنعت نقاشی چنانکه در ممالک مشرق زمین معمول است اشاره کرده است:

|                          |                                         |
|--------------------------|-----------------------------------------|
| روزی که هوای پرنیان پوش  | خلخال فلک نهاد بر گوش                   |
| سیماب ستاره‌ها در آن صرف | شد ز آتش آفتاب شنگرف                    |
| مجنون رمیده دل چو سیماب  | با آن دو سه یار ناز بر تاب <sup>۹</sup> |

در قطعه‌ای دیگر، صبح را به پادشاه عالمگیری مانند کرده است که از ملک چین (روز) به دیار حبش (شب) لشکر می کشد، و آیینۀ چینی یعنی آفتاب از

[۱] استعاره و تشبیه = به کار بردن نامی به جای نام دیگر، چیزی را به چیز دیگری مانند کردن.

[۲] ترنج = میوه بیضی شکل گیاه بالنگ.

[۴] زنج = چانه.

۶. لیلی و مجنون، ص ۶۲.

[۳] ریحانی = باده صاف شده.

[۵] نظاره = (از نگاه) بینندگان.

[۷] خلخال = قرص (خورشید).

[۸] شنگرف = جسم یا توده‌ای سرخ یا قهوه‌ای.

۹. لیلی مجنون، ص ۶۸.

سرزمین چین یعنی از مشرق برمی آید و مجنون در آینه ضمیر که از فرط سودا و غم زنگ<sup>۱</sup> الحورده به خیال بازی می پردازد، و این گونه استعاره و تشبیه نیز از مختصات آداب شرقی است:

چون صبح به فال نیک روزی      برزد علم جهان فروزی<sup>۲</sup>  
ابروی حبش به چین درآمد      کاینه چین ز چین برآمد  
آن آینه خیال در چنگ      چون آینه بود لیک در زنگ<sup>۳</sup>

شکسپیر، در وصف صبح، آفتاب را مانند ژولیت به محبوبه خوبرویی تشبیه می نماید که از دریچه زرین خاور به غمزه مشغول است:

... The worshipp'd sun

Peer'd forth the golden window of the east.<sup>۴</sup>

در جای دیگر، صبح مانند شخص طربناکی بر چهره عبوس شب تبسم می کند و خداوند آفتاب (بر حسب میتولوژی یونانیان) سوار بر گردونه زرین در میدان افق می تازد، و ظلمت شب مانند مستی خمار آلود از پیش او می گریزد، و این کنایه و مجاز همه از آداب قدیم (کلاسیک) اخذ شده:

The gray-ey'd morn smiles on the frowning night,

Chequ'ring the eastern clouds with streaks of light,

And Flecked darkness, like a drunkard, reels

From forth day's path and Titan's fiery wheels.<sup>۵</sup>

قطعه دیگر هنگامی است که شب وصال رومثو و ژولیت به واسطه طلوع آفتاب به پایان می رسد. معشوقه که بر جان عاشق نگران و هراسان است، پیدایش طلوعه<sup>۶</sup> را به او نشان می دهد و او را به فرار برمی انگیزد، ولی عاشق

[۱] زنگ = غبار، تیرگی.

[۲] علم جهان فروزی = پرچم روشن کردن دنیا.

۳. لیلی و مجنون، ص ۱۲۵.

4. Act 1. Sc. I.

5. Act III. Sc. 5.

[۶] طلوعه = اول آفتاب صبحگاهان.

خود را فریب داده و چراغ آفتاب را چهره ماه می خواند که شمع فروزان  
مجلس وصال شده است:

Romeo. . . . .

. . . Look, love, what envious streaks  
Do lace the severing clouds in yonder east.  
Night's candles are burnt out, and jocund day  
Stands tiptoe on the misty mountain tops.

.....  
Juliet. Yong light is not day-light, I know it, I;

It is some meteor that the sun exhales,  
To be to thee this night a torch-bearer;

Romeo. . . . .

I'll say you gray is not the morning's eye,  
Tis but the pale reflex of Cynthia's brow;<sup>۱</sup>

\*\*\*

نظامی در لیلی و مجنون چکامه<sup>[۲]</sup> مفصلی دارد در وصف شب و منظره  
کواکب<sup>[۳]</sup>، و راز گفتن مجنون با دو اختر زهره و مشتری، که در آن سراسر  
اصطلاحات علم نجوم و اسامی ثوابت و سیارات را که ظاهراً در آن علم دستی  
توانا داشته به کار برده است، و آن قطعه یکی از زیباترین منظومات نظامی  
است که مستقلاً در وصف منظره طبیعی آسمان در شب تار به نظم آورده:  
رخشنده شبی چو روز روشن      رو تازه فلک چو سبز گلشن<sup>[۴]</sup>  
درین منظومه مجنون به زهره می گوید:

1. Act II. Sc. 3.

[۲] چکامه = شعر، قصیده. [۳] کواکب = ستارگان (جمع کوکب).

[۴] گلشن = گلزار، گلستان.

۵. برای تمام ابیات، رجوع شود به لیلی و مجنون، نظامی، ص ۱۷۲.

ای زهره روشن شب افروز      ای طالع دولت از تو فیروز<sup>[۱]</sup>  
 ای طیبیتی<sup>[۲]</sup> لطیف رایان      خلق<sup>[۳]</sup> تو عبیر عطر سایان<sup>[۴]</sup>  
 لطفی کن از آن لطف<sup>[۵]</sup> که داری      بگشای در امیدواری  
 زان یار که او دوی جان است      بویی برسان که وقت آن است  
 و سپس چون مشتری طالع<sup>[۶]</sup> می شود او را مخاطب ساخته و می گوید:  
 ای مشتری ای ستاره سعد<sup>[۷]</sup>      ای در ره کار صادق الوعد  
 در من به وفا نظاره ای کن      و ر چارت هست چاره ای کن

و این منظومه بدیع به آن درجه پرمغز و پرمعنی و ابیات آن مشتمل بر دقایق فن آسمان شناسی است که می شاید شرحی جداگانه بر آن نگاشته آید. شکسپیر چنین منظومه مستقلی راجع به شب در رومئو و ژولیت به نظم نیاورده است، ولی او را ابیاتی است از زبان ژولیت که با شب راز و نیاز می کند و تشبیهی شگفت می آورد: آرزو می کند که چنگال شب پیکر محبوب را [پس از مردن] ریز ریز کرده و هر قطعه ای از آن را در اختری جای دهد تا تمام جهانیان از خداوند روز و بر تافته و سیمای تیره گون شب را پرستش کنند:  
 Juliet. . . . .

Come, gentle night, come, loving, black-brow'd night,  
 Give me my Romeo: and, when he shall die,  
 Take him and cut him out in little stars,  
 And he will make the face of heaven so fine,  
 That all the world will be in love with night,  
 And pay no worship to the garish sun.<sup>A</sup>

\*\*\*

- [۱] فیروز = پیروز  
 [۲] طیبیت = خوش طبعی، خوش منشی.  
 [۳] خلق = خوی، اخلاق.  
 [۴] عبیر عطر سایان = خوش بوکننده معطرکنندگان  
 [۵] لطف = نیکویی، نیکوکاری.  
 [۶] طالع = طلوع کننده، برآینده.  
 [۷] سعد = خجسته، مبارک.

قلم هردو شاعر در سیر عشق، که مایه جنبش آدمیان بلکه سلسله جنبان عالم وجود است، وصفی نموده و هریک تعریفی ازین رمز مخفی و راز نهانی به زبان شعر سروده، و در بیان حقیقت این گوهر آسمانی کلمتی چند گوهروار به رشته کشیده [است]، و چون سخن از آن لطیفه<sup>[۱]</sup> غیبی در میان است که در سویدای<sup>[۲]</sup> دل های هردو گوینده موافق افتاده، سزاوار است که از هریک نمونه ای در اینجا ذکر کنیم، تا وحدت روح سخن سریان شرق و غرب در وادی<sup>[۳]</sup> عشق معلوم و مشاهده افتد.

از آن جمله، شکسپیر می گوید:

عشق دودی است از آه دل عاشق برخاسته، چون پاک و لطیف شود،  
شعله سان از روزنه دیده او شراره زند و چون فسرده گردد از سرچشمه اشک  
او مدد گرفته و دریایی بیکران شود. آن چیست؟ جنونی در نهان، داغی بر  
جان، و حلوایی در مذاق جان.

Love is a smoke made with the fume of sighs;  
Being purg'd, a fire sparkling in the<sup>[۴]</sup> lover's eyes;  
Being vex'd, a sea nourish'd with lovers' tears,  
What is it else? a madness most discreet,  
A choking gall, and a preserving sweet.<sup>۵</sup>

نظامی از زبان مجنون همین آتش سوزان را وصف کرده و گوید:

گر آتش عشق تو نبودی      سیلاب غمت مرا ربودی  
ور آب دو دیده نیستی یار      دل سوختنی آتش غمت زار  
خورشید که او جهان فروز است      از آه پر آتشم به سوز است<sup>۶</sup>  
و نیز شکسپیر در وصف عشق، که به ظاهر نرم و لطیف و در باطن خشن و  
پراآزار است، می گوید:

[۲] سویدا = کانون و مغز دل.

[۱] لطیفه = گفتار نغز

[۴] در متن، سهواً، The in lover's آمده.

[۳] وادی = زمین هموار، صحرا

5. Act I. Sc. I.

۶. لیلی و مجنون نظامی، ص ۶۷.

«عشق را رویی مهربان است ولیکن پنجه‌ای آهنین دارد که چون سراز  
آستین برآرد، صد هزار شاه را بنده خود می‌سازد.»

**Benvolio.** Alas, that love, so gentee in his view,  
Should be so tyrannous and rough in proof!<sup>۱</sup>

و نظامی به زبانی دیگر گفته است:

در عشق شکیب کی کند سود      خورشید به گل نشاید اندود  
چشمی به هزار غمزه<sup>[۲]</sup> غماز<sup>[۳]</sup>      در پرده نهفته چون بود راز؟  
زلفی به هزار حلقه زنجیر      جز شیفته دل شدن چه تدبیر؟

\*\*\*

شکسپیر را در بیان اندوه و حزن رومئو قطعه‌ای است که می‌گوید: «هنگامی  
که چهره خندان آفتاب از گوشه مشرق روی می‌نماید و پرده قیرگون<sup>[۴]</sup>  
خداوند صبح را از فراز بستر او می‌گشاید، رومئوی دلسوخته نفور و گریزان  
به کنج عزلت می‌شتابد، و دریچه را بر نور آفتاب می‌بندد، و از پرده غم،  
بیت‌ال‌حزن خویش را شبی تاریک می‌سازد.»

**Montague.** . . . . .

But all so soon as the all-cheering sun  
Should, in the furthest east, being to draw  
The shady curtains from Aurora's bed,  
Away from light steals home my heavy son,  
And private in his chamber pens himself;  
Shuts up his windows, locks fair daylight out,  
And makes himself an artificial night.<sup>۵</sup>

نظامی را [نیز] در زاری مجنون چکامه‌ای است لطیف و سوزناک که این  
ابیات از آن است:

1. Act I. Sc. 1.

[۳] غماز = اشاره کننده به غمزه.

[۲] غمزه = اشاره با چشم و ابرو.

[۴] قیرگون = سیاه‌فام، به رنگ قیر.

5. Act I. Sc. 1.

|                           |                                       |
|---------------------------|---------------------------------------|
| می‌گشت ز دور چون غریبان   | دامن بدریده تا گریبان                 |
| دیوانه صفت شده به هر کوی  | لیلی لیلی زنان به هر سوی              |
| می‌خواند نشید مهربانی     | بر شوق ستارهٔ یمانی                   |
| او فارغ از آنکه مردمی هست | یا بر حرفش کسی نهد دست                |
| حرف از ورق جهان سترده     | می‌بود نه زنده و نه مرده <sup>۱</sup> |

\*\*\*

شکسپیر در جای دیگر در قوت بازوی عشق می‌گوید:  
 «اگر با دشمنی هزاران کار می‌توان کرد، لیکن اثر محبت صد چندان است.  
 ای دوستی پر از کینه! و ای دشمنی پر از مهر! از هیچ همه‌چیز آفریده‌ای، از  
 سبکی سنگینی برآورده‌ای، و از نخوت تواضع ساخته‌ای، از اشباح معدوم  
 هیاکل موجود پرداخته‌ای، و از وجودی سخت چون آهن بالشی نرم چون پر  
 فراهم کرده‌ای، از دود دل عاشقان اشعهٔ نور روان نموده‌ای، آتش بغض و  
 عداوت از تو بُرد و سلام<sup>[۲]</sup> است، و بیماران را شفای اسقام و آلام<sup>[۳]</sup>، آوخ که  
 خواب از دیدگان ریودی و هستی را نیستی نمودی...!»

Romeo. ....

Here's much to do with hate, but more with love.

Why, then, O brawling love! O loving hate!

O anything, of nothing first create!

O heavy lightness! serious vanity!

Mis-shapen chaos of well-seeming forms!

Feather of lead, bright smoke, cold fire, sick health!

Still-waking sleep, that is not what it is.

This love feel I, than feel no love in this.<sup>۴</sup>

نظامی نیز در همین معنی از زبان مجنون گفته است:

۱. لیلی و مجنون نظامی، صفحهٔ ۷۴. [۲] بُرد و سلام = سود بردن و درود گرفتن.

[۳] اُسقام و آلام = ناخوشی‌ها و دردها.

|                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| من قوت <sup>۱</sup> از عشق می‌پذیرم | گر میرد عشق، من بمیرم                 |
| پروردهٔ عشق شد سرشتم                | جز عشق مباد سرنوشتم                   |
| آن دل که بود ز عشق خالی             | سیلاب غمش براد حالی <sup>۲</sup>      |
| یارب به خدایی خدایت                 | وانگه به کمال پادشاهیت                |
| کز عشق به غایتی رسانم               | کو ماند اگرچه من نمانم                |
| از چشمهٔ عشق ده مرانور              | وین سرمه مکن ز چشم من دور             |
| گرچه ز شراب عشق مستم                | عاشق تر ازین کنم که هستم <sup>۳</sup> |

\*\*\*

در سخنی و صعوبت آثار محبت، شکسپیر رابیتی است لطیف که مضمون آن قریب به ترجمهٔ ذیل است:

«عشق را نرم دل و مهربان مخوانید. حکایتی ست سوزناک و خاری دردناک که از دیده اشک و از دل چشمه‌ای خون می‌گشاید.»

Romeo. Is love a tender thing? it is too<sup>۴</sup> rough,  
Too rude, too boisterous, and it pricks like thorn.<sup>۵</sup>

نظامی از زبان عاشق می‌گوید:

|                         |                              |
|-------------------------|------------------------------|
| خوش دل نزمین منِ بلاکش  | وان کیست که دارد او دلِ خوش؟ |
| چون برق ز خنده لب ببندم | ترسم که بسوزم از بخندم       |

[۱] قوت = خوراک، غذا.

[۲] براد حالی = (الف سوگند) = پیرد حالیا و اکنون [با سپاس از استاد هاشم جاوید. در هیچ کدام از منابع در دسترس ام معنای این دو کلمه را به طور کامل نیافتم. در خستهٔ نظامی خانم سامیه بصیر مژده‌ی، براد، نفرین تعریف شده است.]. استاد جاوید، به عنوان حجت سخن خود، دو بیت از حافظ و سعدی مثال آوردند، که در اولی معنی دعا و در دومی معنی نفرین مستتر است؛ مقام اصلی ما گوشهٔ خرابات است / خداهش خیر دهد آن که این عمارت کرد (حافظ)، و سعدی: خدایا دشمن اش جایی بمیراد / که هیچ اش دوست بر بالین نباشد.

۳. لیلی و مجنون، نظامی، ص ۸۰.

۴. در متن، به سهر، to rough.

ترسم چو نشاط خنده خیزد سوز از دهنم برون گریزد<sup>۱</sup>

\*\*\*

در مکالمهٔ رومئو و ژولیت بیتی بسیار نغز آمده، آنجا که ژولیت به رومئو می‌گوید:

«ای عزیز! اگر خویشاوندان من تو را (در اینجا) ببینند هلاکت می‌سازند.»  
رومئو در جواب می‌گوید: «دریغ! که در ناوک<sup>[۲]</sup> غمزهٔ تو بیست بار بیشتر از آنچه در نوک شمشیر آنان است خطر جان نهفته، با من به دوستی نظری کن و از دشمنی آنان باک مدار!»

Romeo. Alack, there lies more peril in thine eye  
Than twenty of their swords! look thou but sweet,  
And I am proof against their enmity.<sup>۳</sup>

همین مضمون را مجنون هنگامی که او را گفتند که عامریان بر هلاک تو کمر بسته و امیر خون تو را هدر<sup>[۴]</sup> ساخته در پاسخ می‌گوید:

در عشق چه جای بیم تیغ است؟ تیغ از سر عاشقان دریغ است  
عاشق ز نهیب<sup>[۵]</sup> جان نترسد جانان طلب از جهان نترسد  
چون ماه من اوفتاد در میغ<sup>[۶]</sup> دارم سر تیغ، کو سر تیغ؟<sup>۷</sup>

\*\*\*

هر دو شاعر، وصف جمال دختر خوبروی را به آن رویه و سیاق که اثر طبع و زبان ملی آنان از دیرباز املا می‌کرده سروده‌اند. یکی با زبان فصیح غربی تشبیهات طبیعی موافق با زندگانی آورده است و دیگری با بیان لطیف شرقی مجازات<sup>[۸]</sup> و استعارات شگفت‌آمیز و مافوق‌الطبیعه ساخته، که مقایسه و

۱. لیلی و مجنون نظامی، ص ۹۰. [۲] ناوک = تیری که از کمان پرتاب کنند.

3. Act II. Sc. 2.

[۴] هدر = باطل و رایگان. [۵] نهیب = ترس، عظمت.

[۶] میغ = ابر، بخار تیره. ۷. لیلی و مجنون، ص ۹۱.

[۸] مجازات = (جمع مجاز) = استعارات، غیر معنای واقعی.

سنجش آن هردو، اختلاف مذاق<sup>[۱]</sup> شرق و غرب را به بهترین نهجی<sup>[۲]</sup> نمایان می‌کند.

یک‌جا، شکسپیر چهره ژولیت را به بی‌نظیری و بی‌همتایی می‌سراید و از قول رومئو می‌گوید: آفتاب که از فراز چرخ<sup>[۳]</sup> شاهد ذرات کائنات<sup>[۴]</sup> است، از آغاز جهان برای محبوبة من نظیر و بدیلی ندیده است:

Romeo. ....

One fairer than my love! the all-seeing sun  
Ne'er saw her match since first the world begun.<sup>۵</sup>

در جای دیگر، فروغ چهره محبوه را در ظلمات شب به گوهری درخشان تشبیه می‌کند که از گوش زنگی<sup>[۶]</sup> سیاه‌فام شب آویخته باشند:

Romeo. O, she doth teach the torches to burn bright!

It seems she hangs upon the cheek of night  
As a rich jewel in an Ethiope' ear,<sup>۷</sup>

هنگامی که چهره ژولیت از دریچه بیرون می‌تابد، شکسپیر از زبان رومئو آن دریچه را به مشرق تشبیه می‌نماید که آفتاب طلعت محبوه از آن طالع شده، و او را مخاطب ساخته و می‌گوید: بر آیی ای آفتاب تابان، و ماه ناتوان را که از رشک رخسار تو رنگ از چهره‌اش پریده است نابود فرما!

Romeo. ....

... What light through your window breaks?

It is the east, and Juliet is the sun.

Arise, fair sun, and kill the envious moon,

Who is already sick and pale with grief,

That thou her maid art far more fair than she.<sup>۸</sup>

[۲] نهج = ترتیب، شکل.

[۱] مذاق = ذوق.

[۴] کائنات = موجودات دنیا.

[۳] چرخ = فلک، آسمان.

5. Act I. Sc. 2.

[۶] زنگی = سیاه‌پوست، حبشی.

7. Act I. Sc. 5.

8. Act II. Sc. 2.

و نیز دیدگان معشوقه را به دو ستاره فروزان تشبیه می‌کند که از آسمان بر زمین فرود آمده و در حلقه چشمان او جای گرفته‌اند:

Romeo. ....

I am too bold, 'tis not to me she speaks:  
Two of the fairest stars in all heaven,  
Having some business, do entreat her eyes  
To twinkle in their spheres till they return.<sup>۱</sup>

اما نظامی را در وصف لیلی قطعه‌ای است مشحون از انواع تشبیهات لطیف و استعارات بدیع که آن را با رعایت و التزام به صنایع کلامی به منتهای فصاحت و بلاغت ساخته و پرداخته و وصف زیبایی و خوبرویی را با لطف کلام و دقت معانی آورده است آنجا که می‌گوید:

|                                                   |                         |
|---------------------------------------------------|-------------------------|
| سردفتر آیت نکویی                                  | شاهنشاه مُلک خوبرویی    |
| رشک رخ ماه آسمانی                                 | رنج دل سرو بوستانی      |
| منصوبه <sup>[۲]</sup> آغشای بیم و امید            | میراث‌ستان ماه و خورشید |
| پیرایه‌گر <sup>[۳]</sup> پرندپوشان <sup>[۴]</sup> | سرمایه‌ده شکر فروشان    |
| دل‌بند هزار دُر مکنون                             | زن‌جیر بر هزار مجنون    |
| لیلی که به‌خوبی آیتی بود                          | وانگشت کش ولایتی بود    |

\*\*\*

نظامی، به اقتباس از اخبار عرب<sup>۵</sup>، مجنون را شاهد مرگ لیلی قرار داده و مکالمات او با حظیره و آرامگاه لیلی پرسوزترین اشعار آن مثنوی است، [که] این چند بیت از آن جمله است:

از حادثه وفات آن ماه چون قیس شکسته دل شد آگاه

1. Act II, Sc. 2.

[۲] منصوبه = درگاه؛ مهره برنده در بازی نرد یا شطرنج.

[۳] پیرایه‌گر = زینت‌بخش.

[۴] پرندپوش = کسی که لباس ابریشمی و حریری می‌پوشد.

۵. تزیین الاسواق، ص ۶۵؛ دیوان قیس، ص ۷۶.

|                                      |                            |
|--------------------------------------|----------------------------|
| چون ابر شد از درون خروشان            | آمد سوی آن حظیره جوشان     |
| پیچید چنانکه مار برگنج               | در شوشه تربتش به صد رنج    |
| بگشاد زبان آتش آلود                  | خوناب جگر چو شمع پالود     |
| می گفت و همی گریست از درد:           | وانگاه به دخمه سرفروگرد    |
| رفته ز جهان جهان ندیده!              | کای تازه گل خزان رسیده     |
| در ظلمت این مفاک چونی؟               | چونی ز گزند خاک چونی؟      |
| و آن چشمک آهوانه چونست؟              | آن خالی چو مشک دانه چونست؟ |
| از مغز که نافه می گشایی؟             | بر چشم که جلوه می نمایی؟   |
| چون می گذرانی اندرین غار؟            | چونی ز گزندهای این خار؟    |
| ای یار تو را چه جای غار است؟         | در غار همیشه جای مارست     |
| گر گنج نه ای چرا چنینی؟              | هم گنج شدی که در زمینی     |
| بر دامن او نشسته ماری است            | هر گنج که در درون غاری است |
| بر خاک تو پاسبان گنجم                | من مار کز آشیان برنجم      |
| اندوه تو جاودانه برجاست <sup>۱</sup> | گر نقش تواز میانه برخاست   |

\*\*\*

شکسپیر را نیز از زبان رومئو در مرگ ژولیت ابیاتی است دارای معانی رقیق و احساسات لطیف که با سخنان نظامی خالی از شباهت نمی باشد. یک جا مرگ را بر رخساره او به شبمنی مانند می کند که در آخر زمستان بر چهره گلی پیشرس که زینت چمن و زیور بوستان است می نشیند:

Capulet. ....

Death lies on her like an untimely frost

Upon the sweetest flower of all the field.<sup>۲</sup>

جای دیگر [از زبان پاری]، پیکر بیجان او را مخاطب ساخته و می گوید:

«ای گل محبوب، می خواستم حجله تو را با گل های چمن فرش کنم، دریغا

۱. لیلی و مجنون نظامی، ص ۲۵۴.

دست روزگار در آن خاک و خاشاک گسترانده و به جای آن که با شب‌نم‌های  
لطف حجره تو را آب برافشانم اینک قطرات سرشک از دیده می‌ریزم.»

Paris. Sweet flower, with flowers thy bridal bed I strew.

O woe! thy canopy is dust and stones

Which with sweet water nightly I will dew,

Or, wanting that, with tears distill'd by moans.<sup>۱</sup>

و نیز قبر ژولیت را [از زبان رومئو] به قندیلی<sup>[۲]</sup> تشبیه می‌کند که با نور  
جمال او رواق<sup>[۳]</sup> جهان منور است:

Romeo. ....

A grave? O, no! a lantern, slaughter'd youth,

For here lies Juliet, and her beauty makes

this vault a feasting presence full of light.<sup>۴</sup>

همچنین به جسم بی‌جان معشوقه از زبان عاشق خطاب می‌کند: «ندانم  
مگر عفریت مرگ نیز مانند من بر تو عاشق و شیفته است که پیکر زیبای تو را  
در ظلمت‌کده خود جای داده و همی خواهد که با نور چهره خود دخمه او را  
روشن کنی؟ لیکن من تو را به چنگال رقیب نمی‌گذارم و از کنار تو کناره  
نمی‌گیریم، و با خار و خاک دمساز و با مار و مور انباز<sup>[۵]</sup> می‌شوم.»

Romeo. ....

Shall I believe

That unsubstantial death is amorous;

And that the lean abhored monster keeps

Thee here in dark to be his paramour?

For fear of that, I still will stay with thee;

And never from this palace of dim night

1. Act V. Sc. 3.

[۳] رواق = پیشگاه، ایوان.

[۲] قندیل = چراغدان، شمع‌دان.

4. Act V. Sc. 3.

[۵] انباز = شریک.

Depart again: here, here will I remain  
With worms that are thy chamber-maids;<sup>1</sup>

\*\*\*

اکنون که سخن از توافق معانی و الفاظ این دو شاعر می‌رود، خالی از لطف نیست اگر در پایان این قطعات غم‌انگیز به دو قطعه بدیع که در هر دو کتاب آمده و هر دو سخن سرای هنرمند حشره ضعیفی مانند «مگس» را برای بیان معانی خود استخدام کرده‌اند نیز اشاره شود. از این مخلوق خُرد و ناچیز، شاعر انگلیسی و سخنگوی ایرانی، هر دو، در ضمن ابیات بلندمرتبه خود نام برده‌اند و هر کدام برای مقصودی آن رابه کار برده و نام وی را در صفحه شعر و دفتر خود مخلد<sup>[۲]</sup> ساخته است.

شکسپیر در بیتی لطیف از آزادی مگس سخن رانده، که هر جا بخواهد می‌رود و هر طرف که مایل باشد بال می‌گشاید، ولی رومئو ازین نعمت محروم است. مگس را آزاد گذارده‌اند لیکن رومئو ناتوان رابه هجران وطن محکوم ساخته‌اند.

Romeo. ....

Flies may do this, when I from this must fly:

They are free men, but I am banished.<sup>۳</sup>

در مضمونی که نظامی برگزیده، عاشق بر مگس حسد می‌برد که بر چهره معشوق می‌نشیند ولی عاشق را این اجازت نیست و ازین دولت دست او کوتاه است:

|                         |                          |
|-------------------------|--------------------------|
| دانی که ز دوستداری خویش | باشد دل دوستان بداندیش   |
| بر من ز تو صد هوس نشیند | گر بر تو یکی مگس نشیند   |
| زان عاشق کورتر کسی نیست | کو را مگسی چو کرکسی نیست |

1. Act V. Sc. 3.

[۲] مَخْلَد = جاویدان.

3. Act III. Scene 3.

چون مورچه بقرار از آنم تا آن مگس از شکر برانم

\*\*\*

اکنون که به وجوه شباهت و وحدت کلی که مابین این دو حکایت غم‌انگیز موجود است اشاره شد، سزاوار است که در موارد اختلاف و افتراقی که این دو داستان دارند نیز کلمه‌ای چند گفته شود تا معلوم گردد که انسان شرقی و غربی، هرچند در منشأ احساسات شریک و در مبدأ و انتها متشابه و متفق‌اند، لیکن در فروع زندگانی و دقایق ذوق و سلیقه با یکدیگر بیگانه و طرز اندیشه ایشان دگرگون است.

اشعار نظامی شبیه است به ریزه کاری و ظریف سازی یک استاد نقاش و مذهب<sup>۱۱</sup> «مینیا تور ساز» که نقوشی بسیار دقیق که جز به مدد ذره بین پی به لطف و دقت آن نتوان برد برانگیخته و آن را به مبالغه‌های بسیار و اغراق زیاد درآمیخته و مصنوع خود را مافوق تصور عقل سلیم و بالاتر از تصدیق خرد مستقیم برده است؛ ولی شکسپیر در پرده‌های نقاشی خود دورنمایی از طبیعت ساخته و تمام دقایق و نکاتی که آورده مطابق قوانین و سنن طبیعی و موافق زندگانی روزمره بشری و در حد تصویب عقل سلیم است و، در همان حال، جزئیات حوادث را به لطایف تعبیر چنان رنگ آمیزی نموده که خواننده را فریفته و مسحور می‌نماید.

در حکایت شرقی، سرانجام عاشق به جنون و وحشت منتهی می‌شود که با موی ژولیده و پریشان، جامه بر تن دران، سر به کوه و بیابان گذاشته است. روزها در بیابان‌ها و شب‌ها در مغاره‌ها به سر می‌برد. گاهی با انگشت روی ریگ‌های نرم ابیات می‌نویسد<sup>۲</sup>، و زمانی با دو ستاره سخن می‌گوید<sup>۳</sup>، و عاقبت با مشتی جانوران از درنده و علفخوار انس می‌گیرد و با آنان طرح

[۱] مُذْهَب = زینت‌دهنده، زَراند و دکننده.

۲. نظامی، ص ۶۶؛ الشعر و الشعراء، ص ۱۳۵؛ تریین الاسواق، ص ۵۷.

۳. نظامی، ص ۱۴۶، ۶۶، ۱۷۲؛ تریین الاسواق، ص ۶۰.

دوستی می‌ریزد.<sup>۱</sup> لیکن در حکایت غربی عاشق از طریق متانت و رزانت<sup>[۲]</sup> بیرون نمی‌رود و تمام امور را از روی فکر و اندیشه انجام می‌دهد، هرچند وقتی خبر تبعید خود را که مستلزم دوری از معشوقه است می‌شنود بی‌تابی و جزع بسیار می‌کند، لیکن نصایح راهب خردمند را به گوش هوش نیوشیده<sup>[۳]</sup>، به موجب آن رفتار می‌کند و آرامش می‌پذیرد.<sup>۴</sup> و عاقبت کار، همین که از مرگ معشوقه آگاه می‌شود، از روی تدبیر و تدبیر فداي نفس و قربانی کردن جان خویش در پای معشوقه عزیمت مصمم می‌کند و این خیال را با نهایت دوراندیشی به موقع عمل می‌گذارد، و دارو فروش را با لطف بیان و منطق مجاب کرده و شربت زهرآلود می‌خرد<sup>۵</sup>، و هر مانع و حائلی را که در انجام نیت او تصادف می‌کند از میان برمی‌دارد.

قیس عامری از فرط جنون در بیابان‌ها سرگردان است، از نجد به شام و از شام به یمن می‌رود؛ و چون به خود می‌آید و خویش را در بلاد بیگانه می‌یابد، خبر از نجد می‌گیرد، و چون می‌بیند که از فرط وله<sup>[۶]</sup> و شیفتگی راه را گم کرده است، از نجوم و کواکب راهنمایی و هدایت جسته و دوباره برمی‌گردد.<sup>۷</sup>

لیکن رومئو چنین نیست. در ایامی که از یار و دیار دور است و به شهر مانتوا<sup>[۸]</sup> تبعید شده پیوسته رسل و رسائل منظم با و رونا برقرار دارد و از احوال معشوقه همه‌روزه خبر می‌گیرد.<sup>۹</sup> و هیچگاه جامه از تن و شمشیر از کمر دور نمی‌کند.

۱. نظامی، ص ۱۶۶. [۲] رَزَانَت = سنگینی، وقار.

[۳] نیوشیدن = گوش کردن، شنیدن.

4. Act III. Sc. 3.

5. Act V. Sc. 1.

[۶] وَلَه = حیرانی، سرگشتگی. ۷. تزیین الاسواق، ص ۵۹.

[۸] Mantua، شهری در ناحیه لومباردی، شمال ایتالیا. در متن: مانتوا.

9. Act V. Sc. 1 و Act III Sc. 3.

مجنون سالی بعد از مرگ لیلی زنده می ماند<sup>۱</sup>، ولی رومثو طاقت فراق نیاورده و پس از مرگ ژولیت بی درنگ قصد جانبازی می کند.

عاشق و معشوق در حکایت شرقی با صبر و شکیبایی و سوز و ساز، که از خصایص طبایع مردمان مشرق زمین است، تحمل آلام می کنند، ولی آن هردو در حکایت غربی طاقت شکیب نمی آورند و روح پرشور رشته صبوری آنان را گسیخته و جان خود را با کمال شتاب بر باد می دهند. ژولیت وقتی خبر مفارقت محبوب را می شنود، اشک از دیده روان می کند ولی فوراً نزد راهب رفته و چاره کار و درمان درد می جوید<sup>۲</sup>، اما لیلی که نیز مانند او گریان و نالان است، پیوسته خون می خورد و راز بر زبان نمی آورد تا کارش به بیماری می کشد و لاله اش رنگ شنبلیله<sup>۳</sup> می گیرد.

مجنون در غم معشوقه بیمار می شود و معشوقه نهانی به عیادت او می آید و با یکدیگر سخن های سوزناک رد و بدل می کنند<sup>۴</sup>. ولی رومثو آن قدر زنده نمی ماند که به بیماری و دردمندی مبتلا شود.

مجنون گاهی با شوهر لیلی سخن می گوید<sup>۵</sup> ولی پاری نامزد ژولیت با رومثو در آویخته و به شمشیر او هلاک می شود<sup>۶</sup> مجنون را پدر و مادر و خال و بنی اعمام احاطه کرده و هریک به زبانی او را نصیحتی می کنند و به صبر و شکیبایی اندرزی می دهند و از لیلی مذمتی کرده و عیبی می گیرند<sup>۷</sup> ولی بر حال زار و عشق نهانی رومثو احدی آگاه نیست؛ این شعله سوزان به دمی وجود او را سوخته و خاکستر هستی او را به باد می دهد.

لیلی و مجنون دو عاشقند که به خیال محبوب خود خوشدل، ولی طمع از

۱. لیلی و مجنون نظامی، ص ۲۵۸.

2. Act IV. Sc. 1.

[۳] شنبلیله = گیاهی که پیازهایش قهوه ای و تیره رنگ است.

۴. لیلی و مجنون نظامی، ص ۲۰۹. ۵. آغانی، ج ۱، ص ۱۷۶.

6. Act V. Sc. 3.

۷. نظامی، صص ۱۴۹، ۱۹۸، ۲۰۳.

وصال بریده و با سوز و نومیدی ساخته‌اند؛ اما رومثو و ژولیت دو یار وفادارند که تادم واپسین به راه وصال می‌پویند و چون درین جهان بدان نقد سعادت دسترسی نمی‌یابند، با کمال شتاب رهسپار دیگر دیار می‌شوند تا در آن جهان از شربت وصال کام معطش<sup>[۱]</sup> خود را سیراب سازند.

\*\*\*

در این دو داستان عشقی، که سراسر صحبت از لطایف آثار محبت و دوستی است، در دو جا صدای اسلحه به گوش می‌رسد و غوغای دلیران جانشین فغان عاشقان می‌گردد، و دو پرده از زور آزمایی و جنگجویی مرتسم<sup>[۲]</sup> است. منظره قتال نوفل با قبیله لیلی<sup>۳</sup>، و میدان جنگ جوانان خاندان کاپولت با مونتتاگ، دو نمایش پهلوانی است که در خلال این دو داستان غرامی<sup>[۴]</sup> دیده می‌شود. در اینجا دقت احساس و لطف تعبیر شاعر شرقی بر قریحه نویسنده غربی می‌چربد، زیرا رومثو در صبح همان روز که با محبوبه خود یعنی دختر کاپولت عروسی کرده است، خون پسر عموی او را در کوچه شهر ورونا می‌ریزد<sup>۵</sup>، در حالتی که مجنون در سپاه نوفل افتاده، به حمایت لشکریان قبیله یار علیه دوستان و هواخواهان خود می‌جنگد و سلطان عشق به او اجازت نمی‌دهد که شاهد کشتار افراد طایفه معشوقه باشد و آرام نشیند.<sup>۶</sup>

\*\*\*

در حکایت شرقی، لیلی و مجنون دو عاشق و معشوق‌اند که در بادیه زندگانی می‌کنند و در دامان طبیعت ساده به سر می‌برند و مراحل اولیه اجتماع و زندگانی بدوی را می‌پیمایند. مجنون زمانی آهوپی در دام صیاد می‌بیند، و چشمان او که شبیه دیدگان لیلی است عاطفه او را برانگیخته و لباس و اسب

[۲] مُرْتَسَم = نقش شده، رَسَم شده.

[۴] غرامی = شیدایی، شیفتگی.

[۱] مُعْطَش = تشنه.

۳. نظامی، صص ۱۵۹، ۱۱۶.

5. Act III. Sc. 1.

۶. نظامی، ص ۱۱۱.

خود را فدیه<sup>۱۱</sup> می‌کند و آن آهوی بی‌گناه را به یاد لیلی آزاد می‌سازد،<sup>۲</sup> زمانی مرغان هوا را مخاطب ساخته و ایشان را پیامبر دردهای نگفته و گله‌های نهانی خود به درگاه معشوق قرار می‌دهد،<sup>۳</sup> وقتی دیگر با نهر آبی که به دیار معشوقه می‌رود سخن می‌گوید و او را رسول خوش سخن خود می‌خواند. روزی پیرزن گدایی را می‌بیند که، به رسم عرب، گدایی دیگر را به صورت اسیری درآورده و رسن به گردن او افکنده و کشان‌کشان به در خیام<sup>۴</sup> قبایل و احیاء<sup>۵</sup> عرب به در یوزه<sup>۶</sup> می‌برد، بر حال آن مرد او را دل می‌سوزد، و او را خلاص می‌کند، و خود به جای او بند به گردن بسته به این بهانه به قبیله معشوقه می‌رود.<sup>۷</sup>

این‌گونه مظاهر بدوی که از طبیعت ساده و بی‌آلایش اتخاذ شده است، در سرگذشت رومئو و ژولیت کمتر ملاحظه می‌شود. در آنجا صحبت از قصور و کاخ‌های بلند<sup>۸</sup> و مهمانی‌های مجلل<sup>۹</sup>، و قانون و نظام اجتماعی و محاکمه<sup>۱۰</sup> در کار است. اگر هم از ماه و ستاره و آوای مرغ سحری ذکری شده در طفیل<sup>۱۱</sup> و قایع دیگر است.<sup>۱۲</sup>

قیس عامری که موضوع حکایت شرقی است، شاعری است شیرین سخن و بسیار فصیح که ابیات و قصاید او در زمان حیات وی معروف آفاق شده و از گوشه و کنار مردمان شعر دوست برای استماع غزل‌های او شد رَحال<sup>۱۱</sup> کرده و می‌آمدند و نسخه سخنان او را گرفته دست به دست می‌بردند<sup>۱۲</sup>، تا

[۱] فدیه = مالی که به رایگان برای رهایی خود یا دیگری دهند.

۲. نظامی، صص ۱۲۲، ۱۲۵. ۳. نظامی، ص ۱۲۹.

[۴] خِیام = خیمه‌ها. [۵] احیاء = خاندان‌ها.

[۶] دَریوزه = گدایی. ۷. نظامی، ص ۱۳۲.

8. Act II. Sc. 2.

10. Act I. Sc. 3. Sc. 5.

11. Act III. Sc. 1.

[۹] طَیْل = انگل.

10. Act III. Sc. 5.

[۱۱] شُد رَحال = آمد و رفت بسیار. ۱۲. نظامی، ص ۲۲.

به حدی که هر جا شعری لطیف و سوزناک از زبان عاشق و گله‌ای از معشوق شنیده می‌شود به وی نسبت می‌دهند. اما رومئو هر چند جوانی است بسیار عاشق‌پیشه و دارای روح لطیف و شاعرمنش، جنبهٔ سلحشوری و جامهٔ جنگجویی دارد و یک نجیب‌زاده و «شوالیه» شمشیرگزار است.

رومئو جوانی است که در عشق خود راه تلون و تردید سپرده [است]. در آغاز به دختری «روزالین» نام دل بسته و از غم او خواب نمی‌رود، و روز و شب از فکر او آرام نمی‌گیرد، ولی در یک شب او را رها کرده و به روی و موی ژولیت فریفته می‌شود<sup>۱</sup> برخلاف مجنون که عاشقی است ثابت قدم و هم از آغاز عهدی را که بالیلی بسته است به پایان می‌برد و چشم از همهٔ خوبرویان جهان می‌بندد.

در اخبار مجنون آمده است که روزی جمعی از زنان خوبروگرد مجنون را گرفته و به او گفتند تا چند جان خود را در هوای لیلی به باد می‌دهی؟ او نیز زنی است مانند ما. همان بهتر که عشق خود را از او برگیری و دیگری را از ما بگزینی تا با تو بنشیند و محبت تو را به وصال خویش پاداشی نیکو دهد، و توان رفته‌ات باز آید و جسم ناتوانت قوت گیرد. مجنون آهی برآورد و گفت اگر مرا یارای آن بود که چشم از لیلی بپوشم و عشق از او برگیرم، هر آینه هم از او و هم از هر خوبروی دیگر دل می‌بریدم و جهان را به آرامش و آسایش به سر می‌بردم. آنان گفتند از او تو را چه پسند آمده. گفت هر چه از او دیدم و شنیدم پسندیدم، خدا گواه است که هر حرکت که از او سر بزنند در دیدهٔ من خوب نماید و بر دل من جای گیرد. بسی کوشیدم تا کاری را از او عیب گیرم و ناپسند شمارم تا دل دردمند را از وی تسلیتی باشد، دروغا که میسر نگردید. گفتند اگر چنین است وصف جمال او را برای ما بازگو. مجنون گفت:

بیضاء خالصة البیاض کأنها      قمر توسط جنح لیل مبرد  
موسومة بالحسن ذات حواسد      إن الجمال مظنة للحسد

و تَرَى مَدَامَعَهَا تَرْقُوقُ مَقْلَةً      سوداء تَرْغَبُ عَنْ سَوَادِ الْاَثْمَدِ  
خود اذا كثر الكلام تَعُودُت      بحمی الحیاء و ان تَكَلِّمُ تَقْصِدُ  
ثم قال ابن الاعرابی هذا واللّه من حسن الكلام و منقح الشعر.<sup>۱</sup>

\*\*\*

در این دو حکایت، رومئو یاری دارد و مجنون نیز مددکاری، که هردو برای رسانیدن عاشق بی قرار به معشوقه دل آزار به دوست خود صادقانه یاری می کنند و از روی جدّ در راه وصال آنان کوشش بسیار می نمایند. دریغا که مجاهده ایشان به جایی نمی رسد و در مساعی خود ناکام می گردند. دوست مجنون امیری است موسوم به «نوفل بن مساحق» که نخست به سودای شکار یا به هوای شنیدن اشعار مجنون به بیابان می رود و او را در آنجا چنان شیفته و زار می بیند که بر وی ترحم می کند و بر آسایش او کمر می بندد، و وسیله ای که برای نیل به مقصود به کار می برد، همانا اعمال زور و راندن شمشیر است. با قبیله لیلی می جنگد، لیکن چون پدر لیلی او را به کشتن لیلی تهدید می کند، به ناچار دست از اصرار برمی دارد و مجنون او را به بی وفایی طعن و سرزنش بسیار نموده و ترک می کند.<sup>۲</sup>

ولی رفیق صدیق رومئو راهبی است کهن سال و دانشمند که از ابتدا با هردو خاندان مونتآگ ها و کاپولت ها دوست غمگسار و یار وفادار بوده و عداوت مابین آن دو دودمان را که مستلزم ریختن خون بسیار می شد با دیده تأسف و تحسر می [نگریسته] است. او عشق ناگهانی رومئو و ژولیت را مغتنم می شمارد، و آن را وسیله ای سودمند برای اطفای نائره<sup>۳</sup> بغض و کینه آن دو خاندان دانسته و بر مواصلت آنان به جان می کوشد<sup>۴</sup>. و هنگامی که ژولیت را بیچاره می بیند برای گریزانیدن او به علم و دانش دیرین خود

۲. نظامی، ص ۱۰۳.

۱. اغانی، ج ۲، ص ۱۱.

[۳] نائره (ناپره) = آتش

تمسک<sup>[۱]</sup> جسته و از علوم نهانی که این گونه راهبان کهن سال دارا هستند و خواص اشیاء و طبایع نباتات رامی دانند شمه‌ای به کار می‌برد: دارویی عجیب به او می‌نوشاند که هر کس بخورد چون مرده کالبدی بی‌روان می‌گردد.<sup>۲</sup> ولی افسوس که سعی وی نیز به جایی نرسیده و تدبیر او، برخلاف تقدیر و مجاری احوال، مخالف رضای وی می‌شود.

\*\*\*

مجنون و رومئو هر دو مسافرت می‌کنند. مجنون از فرط شوریدگی و شیفتگی در خانه و قبیله آرام نمی‌گیرد، باید ربه مکه می‌رود، و در آنجا [پرده] کعبه را به دست گرفته و از خداوند مزید عشق خود را می‌طلبد و استدعا می‌کند که سرانجام در راه عشق لیلی جان بسپارد و می‌گوید:

|                                                     |                                                      |
|-----------------------------------------------------|------------------------------------------------------|
| دَعَا الْمَحْرَمُونَ اللَّهَ يَسْتَغْفِرُونَهُ      | بِمَكَّةَ وَهَذَا أَنْ تُمَجِّى ذُنُوبَهَا           |
| و نادیت ان یارب اول سؤلتی                           | لنفسی لیلی ثُمَّ انت حسیبها                          |
| فَكَمْ قَاتِلٍ قَدْ قَالَ تُبْ فَعَصَيْتَهُ         | و تِلْكَ لِعَمْرِى تَوْبَةٌ لَا أَتُوبُهَا           |
| فِي أَنْفُسِ صُبْرِ السَّيِّئِ وَاللَّهُ فَاعِلُمِى | بِأُولِ نَفْسٍ غَابَ عَنْهَا حَبِيبُهَا <sup>۳</sup> |
| یارب به خدایی خدایت                                 | و آنکه به کمال پادشاهیت                              |
| کز عشق بغایتی رسانم                                 | کو ماند اگر چه من نمانم                              |
| یارب تو مرا به روی لیلی                             | هر لحظه بده زیاده میلی                               |
| از عمر من آنچه هست بر جای                           | بستان و به عمر لیلی افزای <sup>۴</sup>               |

سفر مجنون اختیاری است [چون] او را صبر و سکون از دست رفته ولی سفر رومئو اجباری است [چون] او را دست حوادث از جوار معشوقه دور کرده است. رومئو، برخلاف مجنون، وقتی باید از شهر محبوبه دور شود، بسیار ناشکیب است و آرزو دارد که در وطن بماند تا در نزدیکی ژولیت روح

[۱] تَمَسُّكٌ = چنگ زدن، متوسل شدن.

خسته را آرامی بخشد. جزع و بی تابی او بسیار است. حکم تبعید برای او دور از محبوب مانند حکم مرگ و هلاک است. غیر از شهر و رونا همه جای دنیا را دوزخ می شمارد و می گوید:

Romeo. There is no world without Verona walls,  
But purgatory, torture, hell itself.<sup>۱</sup>

\*\*\*

لیلی دختری است حمل<sup>۲</sup> و صبور، ولی ژولیت دختری است سرکش و شجاع؛ لیلی حکم پدر را به مزاجت می پذیرد ولی نهانی اشک می بارد<sup>۳</sup>. ژولیت هم نهانی گریان است ولی به قبول حکم پدر تن نداده و بر فرار و هلاک خود مصمم می شود.<sup>۴</sup>

معنون نیز جوانی است بردبار و شکیبا که بر انواع جور و جفا صبر می نماید و با سوز درون خود می سازد<sup>۵</sup> و قساوت خانواده لیلی را صبر و تحمل می کند. ولی رومئو طبعی سرکش و طیاش<sup>۶</sup> دارد و در برابر حوادث تسلیم نمی شود و چون ناملامی می بیند که به شرف و عرض<sup>۷</sup> او تعرضی<sup>۸</sup> باشد دست به شمشیر می برد. تایبالت را در مجازات خون مرکوتیو هلاک می کند، و خود نیز مرگ را بر حیات پر از غصه و اندوه ترجیح می دهد، و شربت سم جانگداز را تا قطره آخرین می نوشد و جان می سپارد.<sup>۹</sup>

\*\*\*

در اخذ نتیجه و هدف مقصود، گویندگان این دو حکایت ظاهراً دو راه مختلف سپرده اند. نظامی جز وصف مظاهر عشق و بیان عجایب آثار محبت

1. Act III. Sc. 3.

[۲] حمل = شکیبا، بارکش. ۳. نظامی، ص ۱۳۵.

4. Act IV. Sc. 3.

۵. نظامی، ص ۱۴۲. [۶] طیاش = شتابکار، سبکسر.

[۷] عرض = نژاد، آبرو، ناموس. [۸] تعرض = دست درازی، حمله.

9. Act V. Sc. 3.

مقصودی دیگر از سرایش این منظومه نداشته و در همه جا فنای عاشق را در برابر معشوق، و ترک راحت نفس را در طریق محبت او، به بهترین وجهی بیان فرموده است؛ و آن هردو انواع زجر و الم و سختی و محنت را تحمل می‌کنند تا عاقبت به ناکامی جان می‌سپارند، و نظامی سخن را با مناجاتی به درگاه پروردگار به پایان می‌رساند و می‌گوید:

یارب چو به احتراز<sup>[۱]</sup> و پاکی رفتند ز عالم آن دو خاکی  
آسایش و لطف یارشان کن و آمرزش خود نثارشان کن  
ما هم نیزیم جاودانی نوبت چو به ما رسد تو دانی<sup>۲</sup>

ولی شکسپیر، علاوه بر تجسم مظاهر عشق در پایان حکایت، یک نکته مفید و اخلاقی نیز از سرگذشت استخراج نموده است، و آن همانا بدبختی و شقاوتی است که بر اثر<sup>[۳]</sup> بغض و عداوت دیرین دامنگیر دو خانواده کاپولت و مونتاگ می‌شود و پدران آن دو جوان به جبران دشمنی و کین دیرین به عزای نوباوگان خود می‌نشینند، و کفاره<sup>[۴]</sup> کینه‌توزی را به قیمت خون فرزندان ادا می‌کنند، آنجا که در پایان سرگذشت، شهریار شهر و رونا، آن دو پیرمرد را مخاطب ساخته و می‌گوید: «تا کجا این دشمنی؟ بنگرید که چگونه بر کینه‌جویی شما تازیانه قهر آسمانی فرود آمده و شادی شما را به واسطه عشق فرزندان به باد داده است.»

Prince. ....

Where be these enemies? Capulet! Montague!

See, what a scourge is laid upon your hate,

That heaven finds means to kill your joys with love.<sup>۵</sup>

\*\*\*

باری، این هردو غمتامه پرملال و اندوهگین به مرگ عاشق و معشوق پایان

[۱] احتراز = پرهیز، خوشتنداری. ۲. نظامی، ص ۲۶۸.

[۳] در متن: در اثر. [۴] کفاره = جزا.

می‌پذیرد، و در طول مدت صدها سال هزاران قلوب حساس را سوخته و دل‌های پرذوق را آشفته، و از چشم صاحب‌دلان جوی‌های خون روان کرده و خواهد کرد. نظامی خود متوجه این معنی بوده که اشاره به این حکایت پرانده و حزن کرده و گفته است<sup>۱</sup>:

بر خشکی ریگ و سختی کوه      تا چند سخن رود در اندوه  
هر جا که به دست عشق خوانی است      این قصه بر او نمک‌فشانی است  
و شکسپیر نیز همین معنی را می‌گوید و کتاب را ختم می‌کند:

«For never was a story of more woe  
Than this of Juliet and her Romeo.»<sup>۲</sup>

□ □ □

در ذیل کلام سزاوار است که از بحر و قافیه این دو منظومه نیز سخنی گفته و از این نظر آن‌ها را سنجشی نماییم:

قسمت عمده منظومه رومئو و ژولیت از حیث بحر به طرز «شعر آزاد» سراییده شده که آن را در اصطلاح ادبی انگلیس «Blank verse» گویند، و بعضی قطعات آن هم به نثر نوشته شده و آن قطعاتی است که در آن اشخاص غیر مهم سخن گفته‌اند، مانند دایه ژولیت یا ملازمان کاپولت‌ها و مونت‌اگ‌ها، ولی وزن اشعار آن غالباً ده مقطعی است که فشار کلام در مقاطع زوج یعنی به دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم وارد می‌آید و این وزن را به اصطلاح عروضی انگلیس Iambic Measure نامند و تقطیع آن به طرز ذیل است:

|     |    |     |     |   |     |    |    |      |     |
|-----|----|-----|-----|---|-----|----|----|------|-----|
|     | *  |     | *   |   | *   |    | *  |      | *   |
| For | ne | ver | was | a | sto | ry | of | more | woe |
| ۱   | ۲  | ۳   | ۴   | ۵ | ۶   | ۷  | ۸  | ۹    | ۱۰  |

Than this of Ju liet and her Ro meo

۱. نظامی، ص ۲۷.

اما این بحر در تمام منظومه رعایت نشده و چند استثنایی در آن نیز دیده می‌شود که از آن جمله بعضی اشعار به بحر یازده مقطعی است، مثال:

۱      ۲      ۳      ۴   ۵      ۶   ۷      ۸   ۹      ۱۰   ۱۱  
How stands your    dis po    si tion    to be    mar    ried    ۱

اما این مستثنیات فراوان نیست و غالب اشعار به همان بحر ده مقطعی است.

ولی مثنوی لیلی و مجنون نظامی از اول تا آخر به بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ساخته شده و قطعات آن این است: «مفعول مفاعیلن فعولن» و استثنایی از این بحر ندارد و تمام ابیات بدین گونه تقطیع می‌شود:

ای نام تو بهترین    سر آغاز    بی نام    تو نامه کی کنم باز  
(مفعول) (مفاعیلن) (فعولن) (مفعول) (مفاعیلن) (فعولن)

بعدها هم سایر استادان شعر، چون امیر خسرو و جامی و مکتبی و هاتفی و دیگران که مثنوی لیلی و مجنون ساخته‌اند، همه به نظامی اقتفا<sup>[۲]</sup> کرده و بدین وزن سراییده‌اند، حتی مثنوی‌های ترکی امیر علیشیر نوایی و فضولی آذربایجانی و دیگران نیز همه به همین بحر است.

\*\*\*

در منظومه رومثو و ژولیت، قافیه اشعار بیشتر به طرز مثنوی «Couplets» است یعنی هر دو مصراع یک قافیه دارند. مثال:

She is too fair, too wise, wisely too fair,  
To merit bliss by making me despair<sup>۳</sup>

یا در این شعر

1. Act I. Sc. 3. 45

[۲] اقتفا = پیروی کردن.

3. Act I. Sc. 1. 213

And she agree, within her scope of choice  
Lies my consent fair according voice.<sup>۱</sup>

و از این حیث این منظومه شباهت کامل به مثنوی نظامی دارد، با این تفاوت که در مثنوی نظامی تغییری در طرز قافیه داده نشده است و از آغاز تا انجام اشعار آن ثنایی یا Couplets است لیکن در منظومه شکسپیر مستثنیات بسیار در قافیه سازی آمده است، از آن جمله، بعضی از قوافی به طور متناوب «Alternate» می باشد، یعنی مصراع های اول و سوم به یک قافیه و دوم و چهارم به قافیه دیگر هستند:

مثال:

۱ Being held a foe, he may access  
ب To breath such vows as lovers use to swear;  
۱ And she as much in love, her means much less  
ب To meet her new-beloved anywhere.<sup>۲</sup>

و گاهی طرز قافیه بندی به اسلوب خاصی است که آن را «Shakespearean Sonnets» می نامند، که می توان آن را به غزلیات سبک شکسپیر ترجمه نمود، و آن چنین است که مصراع اول با سوم و مصراع دوم با چهارم و مصراع پنجم با هفتم و مصراع ششم با هشتم و مصراع نهم با یازدهم و دهم با دوازدهم به طور متناوب یک قافیه دارد ولی مصراع سیزدهم و چهاردهم متوالیاً دارای یک قافیه هستند:

مثال: ۳

۱ **Romeo (to Juliet)** if I profane with my unworhiest hand  
۲ This holy shrine, the gentle fine is this:  
۳ My lips. two blushing pilgrims, ready stand  
۴ To smooth that rough touch with a tender kiss.

1. Act I. Sc. 2. 19

2. Act II. Prologue.

3. Act I. Sc. 5. 95-108

۵ **Jul.** Good pilgrim, you do wrong your hand too much.

۶ Which mannerly devotion show in this;

۷ For saints have hands that pilgrim's hands do touch.

۸ And palm to palm is holy palmers' kiss

۹ **Rom.** Have not saints lips and holy palmers too?

۱۰ **Jul.** Ay, pilgrim, lips that they must use in prayer.

۱۱ **Rom.** O, then, dear saint, let lips do what hands do,

۱۲ They pray, grant thou, lest faith turn to despair.

۱۳ **Jul.** Saints do not move, thou grant for prayers' sake.

۱۴ **Rom.** Then move not, when my prayer's effect I take.

## فهرستی از مثنویات لیلی و مجنون<sup>[۱]</sup>

### ۱. فارسی

لیلی و مجنون نظامی گنجوی، در سال ۵۸۴ به نظم آمده و، بنا بر تصریح خود شاعر، ۴۴۵۰ بیت است.

مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی، در حدود ۲۶۶۰ بیت و در سال ۶۹۸ تألیف شده و در هند به چاپ رسید است.

لیلی و مجنون عبدالرحمان جامی، در حدود ۳۸۶۰ بیت است و در سال ۸۸۹ به نظم آمده.

لیلی و مجنون مثالی کاشانی، به سال ۸۹۷ گفته شده و نسخه آن در کتابخانه مجلس شورا موجود است.

لیلی و مجنون هلالی استرآبادی، (مؤلف به سال ۹۳۵ یا ۹۳۶ وفات یافته)، نسخه این کتاب در موزه بریتانیایی موجود است؛ رجوع شود به فهرست ریو، ص ۸۷۵.

لیلی و مجنون هاتفی (وفات شاعر به سال ۹۲۷ هجری)، نسخه کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود و در سال ۱۷۸۸ میلادی در هند چاپ شده است.

---

[۱] این فهرست را فاضل دانشمند آقای ابن یوسف شیرازی که در فن کتابشناسی استاد هستند جمع آوری نموده‌اند که برای مزید فایده با امتنان از زحمات ایشان درج می‌شود.

**لیلی و مجنون میرحاج**، مؤلف به سال ۹۰۶ وفات یافته و معاصر امیر علیشیر نوایی بوده است.

**لیلی و مجنون قاسمی گونابادی**، چند بیت از آن در تذکره هفت اقلیم نقل گردیده. قاسمی معاصر شاه طهماسب (۹۳۰-۹۴۰) بوده است.

**لیلی و مجنون سهیلی**، مؤلف امیر نظام الدین احمد است که کاشفی انوار سهیلی را به نام او تألیف نموده و در ۹۱۸ وفات یافته است (رجوع شود به قاموس الاسلام ترکی، ص ۲۷۰۷).

**لیلی و مجنون ضمیری اصفهانی**، یکی از کتاب های خمسة اوست و نام چهار مثنوی دیگر او در هفت اقلیم آمده. مؤلف، معاصر شاه طهماسب بوده است.

**لیلی و مجنون مقصودییک شیرازی**. در تذکره سامی چند بیت از این کتاب که تمام ابیات آن معنی ندارد نقل شده و عین ایباتی است که صاحب تذکره هفت اقلیم به نام هدایت الله تهرانی رازی از لیلی و مجنون بی معنی وی نقل کرده است (مؤلف معاصر سام میرزا بوده).

**نل و دمن فیضی هدی (۹۵۴-۱۰۰۴ هجری)**. در حدود ۴۲۰۰ بیت است و نسخه آن در کتابخانه سپهسالار موجود است؛ مکرر هم به چاپ رسیده. **لیلی و مجنون مکتبی شیرازی**، به سال ۸۸۶ هجری گفته شده و مکرر به چاپ رسیده است.

**لیلی و مجنون مهدی**. مرحوم تربیت به شاعری مهدی تخلص، لیلی و مجنونی نسبت داده، و بدین تخلص در تحفه سامی شاعری دیده شد که به سال ۹۲۴ مرده است.

**لیلی و مجنون مجنون چپ نویس**، سام میرزا در تحفه سامی گوید: رساله ای در بحر لیلی و مجنون به نام من ساخت.

**مجنون و لیلی نامی اصفهانی** (مؤلف در ۱۲۰۷ وفات یافته)، نسخه این کتاب در کتابخانه مرحوم تربیت دیده شده.

**لیلی و مجنون فوقی یزدی.** مؤلف معاصر شاه عباس دوم (پادشاهی ۱۰۵۲-۱۰۷۷) بوده، و آقای آیتی در تاریخ یزد از آن نام برده است. **لیلی و مجنون صباى کاشانی،** (وفات به سال ۱۲۳۸ هجری). نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک موجود است.

**لیلی و مجنون عبدی بیک شیرازی،** (اواخر قرن دهم)، رجوع شود به تذکره هفت اقلیم، و در اینجا است که دوباره به گفتن خمسه پرداخته است. **لیلی و مجنون کاتبی،** رجوع شود به فهرست ربو، ص ۶۳۷.

**لیلی و مجنون ثنائی،** خواجه حسین ثنائی مشهدی به سال ۹۹۶ وفات یافته و صاحب کشف الظنون مثنوی‌ای بدین نام به وی نسبت داده است.

**لیلی و مجنون هدایت الله رازی،** اصطبل دار شاه طهماسب و شاه عباس بوده است. (رجوع شود به سطرهای پیش به مثنوی مقصودبیک شیرازی)

**لیلی و مجنون اشرف مراغی.** مرحوم تربیت در تقویم خود بدین شاعر نسبت داده. زمان شاعر معلوم نشد.

**لیلی و مجنون تجلی.** علیرضا تجلی شیرازی در اواخر قرن یازدهم می زیسته.

**لیلی و مجنون حکیم شفایی.** مرحوم تربیت این مثنوی را به او نسبت داده. در کتب تذکره و تاریخ تصریحی بر آن نیست ولی گویند که اکثر کتب را جواب گفته و مثنوی‌هایی چند دارد (مؤلف به سال ۱۰۳۷ وفات یافته).

**لیلی و مجنون سالم ترکمان،** رجوع شود به دانشمندان، تألیف مرحوم تربیت.

**لیلی و مجنون اسیری تربتی،** رجوع شود به دانشمندان مرحوم تربیت. **لیلی و مجنون کاشف شیرازی،** (معاصر شاه عباس بزرگ). نصرآبادی، «لیلی و مجنون» و «عباس نامه» و «هفت پیکر» او را نام برده است.

**لیلی و مجنون نصیبی کرمانشاهی،** رجوع شود به آثار مرحوم تربیت. **لیلی و مجنون موجی،** رجوع شود به آثار مرحوم تربیت، (در قاموس الاعلام ترکی از «موجی» تخلصی نام برده شده که به سال ۹۷۹ وفات یافته و

یوسف و زلیخایی در ۶۰۰ بیت گفته؛ ظاهراً گوینده لیلی و مجنون همین شاعر است).

**لیلی و مجنون صاعدی.** در قاموس الاعلام، صاعدی خبوشانی زین الدین نام از شعرای قرن نهم معرفی شده.

**لیلی و مجنون صرفی.** در هفت اقلیم در ذیل ساوه بدین نام شاعری است و مرحوم تربیت این مثنوی را به صرفی نسبت داده است.

**لیلی و مجنون ملامراد بن میرزا جان،** (قرن یازدهم). صاحب تاریخ قصص الخاقان، که در سال ۱۰۷۷ تألیف شده، از این کتاب نام برده است.

**لیلی و مجنون سید حسن بن فتح الله.** نسخه آن در ضمن خمسة او در موزه بریتانیایی موجود است، و به سال ۱۰۳۸ هجری گفته شده.

**لیلی و مجنون ابوالبرکات لاهوری.** در تذکره روز روشن، خمسة او نام برده شده است.

**لیلی و مجنون داود.** خمسة او در موزه لندن موجود است.

**چاه وصال شعله اصفهانی** (اواخر قرن یازدهم). داستان لیلی و مجنون را به نام «چاه وصال» به نظم آورده و نسخه آن در کتابخانه مجلس موجود است.

**لیلی و مجنون هوس** (میرزا محمد تقی). این مثنوی به زبان اردوست و نسخه آن در کتابخانه آصفیه دکن موجود است (زمان شاعر معلوم نیست).

**لیلی و مجنون ناصر هندو،** رجوع شود به آثار مرحوم تربیت.

**لیلی و مجنون روح الامین اصفهانی** (اوایل قرن یازدهم). نسخه آن در کتابخانه ملی ملک در تهران موجود است و نام کتاب های خمسة او در فهرست کتابخانه مجلس نیز برده شده است.

## ۲. ترکی

**لیلی و مجنون امیر علی شیر نوایی** (۸۴۴-۹۰۶). خمسة او در مدرسه عالی سپهسالار موجود است.

لیلی و مجنون سودایی. نسخه‌ای از آن در کتابخانه کیمبریج موجود است و نظم آن در ۹۲۰ به انجام رسیده.

لیلی و مجنون خیالی (عبدالوهاب). این شاعر معاصر سلطان سلیم خان اول (وفات ۹۲۶ هجری) بوده، و در قاموس الاعلام نام این کتاب برده شده است.

لیلی و مجنون عیسی نجاتی (وفات ۹۱۴). رجوع شود به کشف‌الظنون. لیلی و مجنون احمدی. مرحوم تربیت از آن نام برده. لیلی و مجنون صالح بن جلال (وفات ۹۷۳). رجوع شود به کشف‌الظنون و قاموس الاعلام.

لیلی و مجنون خلیفه. مرحوم تربیت از آن نام برده و از قاموس الاعلام دانسته نشد که کدام خلیفه مراد است. احتمال دارد که مراد، خلیفه بن ابی‌الفرج بیضاوی باشد که از ادبای شافعی مذهب بوده و به سال ۱۰۶۰ وفات یافته است. لیلی و مجنون حمدالله بن آقا شمس (وفات ۹۰۹ هجری). رجوع شود به کشف‌الظنون.

لیلی و مجنون شاهی ادرنوی. به سال ۸۸۱ گفته شده، رجوع شود به کشف‌الظنون.

لیلی و مجنون خلیلی برسوی. پسر لامعی است که به سال ۹۳۸ وفات یافته. لیلی و مجنون فضولی. این کتاب به سال ۱۲۶۴ در آستانه چاپ شده و دو نسخه خطی آن در کتابخانه ملی ملک در تهران موجود است و با یکدیگر اختلاف دارند.

لیلی و مجنون بهشتی (سلیمان چلبی). صاحب قاموس الاعلام گوید، هشت مثنوی ساخته و از سلطان بایزید فرار کرده و خدمت امیر علیشیر رسیده است.

لیلی و مجنون سنان. مؤلف معاصر سلطان بایزیدخان است. صاحب کشف‌الظنون گوید نخستین کسی می‌باشد که خمسه ترکی انشا نموده و نام کتاب‌های خمسه وی را هم برده است.